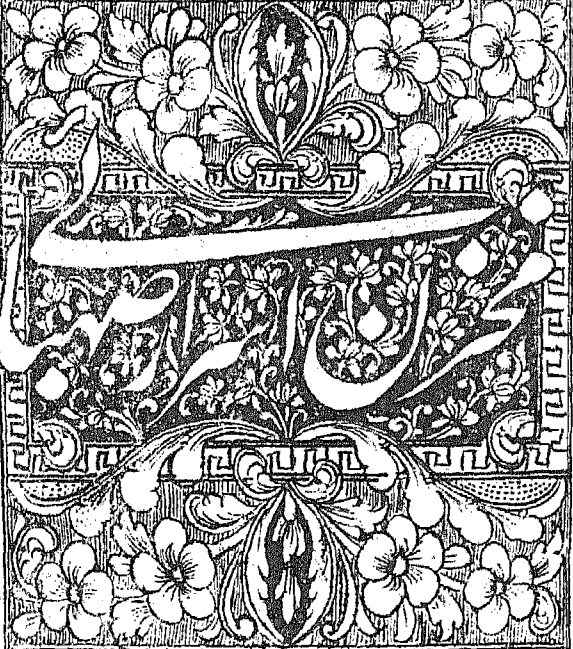




فضل خلائد و زما و عو صبا و پرکا  
به پیل و مین آن عکین آن

و ستنبوی است ابرای کجاست و نامانی تسخیر کات اعمال معانی اسمی



مضه سردستانان که کتبه بیانی جفا مو تا اما بحسن و نفع و در بعضی صوابی

ما نو لکشتو کما صفا و زیبا نشد  
در مطبع می سی آن حسین می مطبع



مخزن اسرار صہبائی  
بسم اللہ الرحمن الرحیم

نام تو اول بزبان آورد  
حرف ثنایت شکر کام جان  
در سخن از راه تکیہ نشست  
ز دل بر لوح جان صد نگار  
وقت سرگیتہ ہمہ تفسیر او  
نکتہ ماقبل و دل از راز اوست  
نکتہ چنین آمد و حرف این چنین  
حرفی و لفظی قدرت اختیار  
لفظ و صد رنگ معانی درو  
بہر چنین حرف ستایشگر اند

خامہ سخن تا بیسان آورد  
ذکر تو سرمایہ آرام جان  
ام تو از پر وہ تقدیر جت  
وان سخن از معجزہ اقتدار  
آیہ دو حرف کہ تفسیر یار  
لفظی و بیان ز فرمہ ساز اوست  
چون ز خداوند سخن آفرین  
صرف چنان شد کہ بے اختصار  
رغی و صد رمز نہانی درو  
نکتہ پسندان کہ سخن گتر اند

پیچ شنیدی که کشد بیشتر  
 وقت کسی خوش که چوب واکند  
 گریخته پاکشد از حد برون  
 لاجرم آنانکه بمنزله سخن  
 رخس درین عرصه چو اینگیند  
 آنکه بر ایجاز توانا بود  
 خاصه بمعنا که ز رنگ سخن  
 آینه جلوه ذات او بود  
 ای برخت غازه رنگ سخن  
 نظم معما که فرسوط صفا  
 گوئی آن شاعر شیرین مقال  
 مقصد دل مطلب جان در دست  
 لطف سخن فوج بفرج اندرو  
 دایره که لفظ بود آشکار  
 چشم سخن گوئی نگوین بود  
 بیتی و از نکته در و صد کتاب  
 بانی این روضه جنت فریب

طبع بطول سخن از مختصر  
 شرح دو صد نکته بیا کند  
 طبع عمیق گردد و اندیشه خون  
 در شده اندیشه شان تا به این  
 در ره ایجاز جلوه نختند  
 نغز ترش شیوه ممتا بود  
 مایه درد سبع ز نوتا کن  
 منظر اسما و صفات او بود  
 چیت ازین آینه مقصود من  
 صورت معنی ست در درونما  
 ریختش از خائمه جاد و خیال  
 هر چه دلت خواسته آن دیر و دست  
 آب گهر موج بوج اندرو  
 لفظ که بر طره در آمد کار  
 خالی رخ سلسله مویان بود  
 قطره در عقی چو دریا آب  
 باغ ارم زینت و فردوس زینت

<p>بر خرد دلنگ بود در از      راه نغ بر دورین تنگبار      خضر برین جاوه مشکل نشاند      گشته چو بر سبزه نسیم بهار      صد شفق از غیرش آتش زده      تازگی سبزه ز آبی دگر      درشت گل چند بجلوت نمان      ناشده در روی کسی بحجاب      نازده در روی خداوند باغ      شیوه مستوق فیهیم بود      جلوه سبک بند گریبان کشاوه      رنگ سبستان دگر ریختم      باز خزند از دل عاشق تنگیب      عمر تماشاش بر آید دراز</p>	<p>دید که از فرط نیشب و فساز      دید که سعه تبسه روزگار      تیشه بمواری این راه راند      فکر ت من بر سر این سبزه زار      یاقتم از رنگ گل آتشکده      رنگ رخ گل ز شهابی دگر      یک رنگ و ریشه آن گلستان      حوروشی چند رخ اندر نقاب      هم ز خیا از حه عشرت ایام      گر چه زرم خوردن شان هم بود      شوق چو آغوش برایشان کشاوه      طرح چمن زار نو اینگنم      بو که درین گلشن مینو فرب      هر که درین انجمن آید فساز</p>
<p>مجال هرزه در اینها اینکه پیش ازین ورتی چند نظر در آمده بود پی سرخانه ملا کو که      در وادی فن بها مشتمل بر شرح یک بیت غزابت انتها که سی و نهمت هم جا گانه بنام      اجمال معالی از پرده آن قدم بیرون می نهاد و نقاب از روی صدین جلوه می کشاوه</p>	

قدرت ایجاد می که دولت طبع خدا و او صهیالی است ننگه شست که درین عرصه قدم  
 نگذار و دوسر از بجای بر نیارد لاجرم گوهری از مخزن اندیشه بر آید و در درج کتاب در آمد  
 و در بنیاب رساله ترتیب داشته شد سیمی گنجینه بود که سر مایه غیرت در باب این فن شده و  
 و متنگاه رشک اهل این صناعت گشت درین روز با بعضی از طالبان این سیاق که بیت  
 کوکبی را سر منزل و در و شوق داشتند را نوی طلب و پیش سپهران زدند و و تبناهی حصول  
 گوهر کلید غوامی این محیط که در نهایت بهد این آشنایان بگر تلاش آنکه ذخیره آن لالی  
 از گنجینه این محیط بر آید و و نفاکس آن جوهر از سینه این مخزن سر کشاید رسائی فکر بلند بگذرد  
 قافییه یا شوخیهای جلوه این شاهان آشناتند و باین حور نژادان دلبر بار و شوخ گشت  
 اما چون تیک تمیق بکار رفت این تابخانه را جلوه گاه صد چمن نو نهالان طلوعی شست  
 یا فتم که برقی نازشان بر شوقی آن خورشید رویان آفتاب چرخیده بود که بر تو آفتاب را  
 بر کرک شب تاب آنمه علون باشد چندی را در پیش دیده آن سرستان یا و طلب  
 جلوه داد و و بند قبای این پری خصار این برق دیدار بر کشادم بهر کعبه کاز آتش  
 روی شان برقی زد شوخی گاه شوق را نیزگی چشم خفاش چاره نبود و و پشتمه که بر نظر  
 تامل نماید طبع انفس ده جز بی تابی سیاب ذخیره نه بود و بی طاقتیهای طلب است درین  
 اصرار زد که این شوخ طبعان را همان در عرض طلق عثمانی نتوان گذشت و و این آه و  
 نژادان را همچنان در بند لیل پر و اوزامی نیاید داشت ناگزیر با همه کم و صفتیها طبع  
 بیستی بر آسایش این ابکار در انداختم که صد سر و هزار خور برق از نقش نگارش  
 نام قصه ۱۵ نام قصه ۱۶

رنگ آینه نجات تو اندر دیدم و از رنگ مانی و کارنامه بنوا بارگونی طاق ایوانش  
 سنجیب نفعال تو اندر کشید یعنی رسا که جدا گانه بر عرض آمد که طریق استخراج اساسه در ضمن  
 بیان اعمال بی سپهر علم شده و با آنکه تطاول فکر مصنف در زعم خودش هیچ از بهر  
 باز ماندگان نگذاشته بود و دستگاه قدرت اندیشه آنقدر وسیع شد که در هر مقام نسبت  
 شوقی را خوان خلیلی گسترده آمد از اینجا پی توان بر که هر گاه در گل زمین بگایند فکر دور که در صبا  
 وین تقدیر بی یک رفت در قلم و خویش چه خوش عنان تاخته باشد نگوئی که عنان این  
 برق تازیه دارد دست همان آتخوان فرسودگان صحرای عدم آگذاشته اند چشمه یکشا  
 و نظری بگیر که درین عرصه از کجا تا کجا تاخته ام و پیش آن بنگی اندیشه بلند فطرتان را  
 پس از انداخته در خلوت جایی بلند خیالی منو محاط را از صافی اوقات مهر کشیده ام و جلوه  
 سرشیدگان شاد و روان غیب درین آئینه بچاب دیده فکر زبان در دهن نوح و بیان  
 معانی کرده اند اندیشه ام دست در گردن شاهان علم قدس در آورده اثر چشمه حیات  
 در انعام داشته اند و معجزه عیسوی در انعام و دولت گذاشته حرف لسان تیرا بگو  
 که چه خوش ترانه ایست فیض روح القدس را باز مدد فرماید و دیگران هم بکنند آنچه  
 میساختند و بباری از اینجا که عرصه این اوراق مخزن است از جواهر اسرار ملو این سیاره را  
 به مخزن اسرار موسوم ساختم و آنچه از سوانح وقت از گنجینه فیض مبدای آمد در و انداختم  
 بگنجینه زین گنج از زمان گفته گوهر جوش سفید بایه درویشی و شاهی در و در مخزن امرا  
 آنی در و در چون در عرصه حقیقی مناسبت تا ختم مقدمه را الفتح الباب و ابواب با وج

و کج

فصول را با سلك مستقیم در هر گاه به تجزیه فصول اتمیاج اقتاد این اجزا را بگوهر نام  
بر آوردم و اگر به نقاب کشتی تقریبی جلوه دیگر روی نمود آن را بجمعه نامزد کردیم بدین  
از گنج نمیش دارد صد نقد سینه من هر که هر بی که خواهی گیر از خزینه من بد فتح الباب  
در کشایش گنجینه تعریف معما و توضیح مراتب این مدعا بر همانا را با ب اضا را محتجب نخواهد بود  
که در تعریف معما اقوال مختلفه بسیارست و بر هر یک ایراد و از هر یک جوابست همچنین در حدیث  
اعمال چون تعرض بر هر یک موجب تطویل است و توجیه بر دخت آن خواهان تفصیل ناگزیر  
نظر بر تنگی طرف این اوراق آنچه در غرور و یا بدلائق و سزا است بآن دست برده می گرد  
که معما کلیست موزون که دلالت کند بر اسمی از سها بطریق رمز و یا دالاتی که پسندیده  
طبعاً مسلم باشد و آنچه دقیق کلام و وزن و اعم و جریان اعمال معما در غیر آنها و دالاتش بر خردان  
با تیسار رسا گنجینه رمز مرقوم خانه چهران و مطالعه آن مثنی از آماده آنت آباد آنکه  
قاصد معماران ناگزیرست از آنکه اولاً تحصیل حروف نماید که بمنزله ماده اسم تواند بود سپس  
ترتیب و تکمیل آن بکار بر دو اسطره تصرفی که در جمع و تقسیم و تاخیر حروف و حذف زوااید است  
بند و در این بمتابه صورت آنها باشد پس آنچه تحصیل ماده مختص باشد موسوم است باعمال  
تخصیص و هر چه وسیله ترتیب و تکمیل صورت باشد نامی است باعمال تکمیلی و اعمال باشند  
که خصوصیتی به هیچ یک ازین هر دو ندارد بلکه سبب تسهیل هر یک از آن هر دو تواند بود  
آنها را اعمال تکمیلی خوانده اند ازینجا معلوم شد که اعمال معانی سه گونه اند و ازین سبب این  
حرف زیر منقسم است درج گشت درج اول در نمایش جواهر اعمال تسهیلی و آن مشتمل  
بر چهار سلك باشد سلك اول اقتاد و آن عبارتست از اشارت کردن بعضی از  
اجزا کلامه نخستین و میان و آخر کلماتی که دلالت کنند بر اول یا میان یا آخر بودن آنها چنانکه





از جزئیات عمل کنایه است کلمه استخراج این اسم بطریق دیگر چنین که ماه عبارتی است  
 یا بمعنی که لفظ را چنین است که برای مکتوبی در و پرست پس حاصل شش تجلیل و تفسیر و تالیف است  
 و به تخیلی که آب سر هم ماده حاصله که با تقاضا و مطلق مشارالیه گفته برفت بای موده تبدیل یافته که  
 به تفسیر من استقامت حاصل شده تا نشان بدهی آب رگش لفظ خورسته با تقاضا و هم و تفسیر  
 و استقامت و استقامت یعنی و به تخیلی بی بای مکتوبی تجلیل و ترکیب تفسیر و استقامت و هم و از  
 ان تاب حرف ت ترکیب و قلب و تفسیر موعده پیرایش سر ایامی شاهان این اسم بطریق  
 طرز دیگر چنین که عبارت حاصل از ان ماه لام مکتوبی گرفته با شتر اک و اسلوب بخشیدن  
 ع تاب فای مکتوبی تجلیل و اسلوب حرفی و اسلوب رسمی و قلب قومی از تبدیل تخیلی  
 سرکش گفته و بای تخیلی کرده با تقاضا و هم و تفسیر و استقامت و هم و تفسیر  
 و به تخیلی نیافت تاب فای مکتوبی گرفته تجلیل تخیلی و ترکیب تفسیر و اولاد یک تفسیر و اسلوب  
 و ترکیبی که از مثال تفسیر است تا نیا در جز و ثانی آن با لفظ آب و با تقاضا و هم و قلب و تفسیر  
 را لفظا عبارت از ماه تخیلی مکتوبی گرفته چنانکه و رسای گزشت و بقول و آب رگش بای  
 مکتوبی با اسلوب حرفی و استقامت و مطلق و استقامت یعنی و به تخیلی نیافت آب الف گفته تفسیر  
 و استقامت و هم و استقامت یعنی تمام کنایه آب گفته و بای مکتوبی اراده کرده با اسلوب  
 حرفی و استقامت و هم و گفته سرکش و سوی لفظ سر خواسته که رای جمله باشد به تفسیر و ترکیب  
 و تجلیل و تصیف و استقامت طرفی و به تخیلی نیافت آب گفته و بای تخیلی مراد داشته با تقاضا و هم  
 و استقامت یعنی و تکرار اسلوب حرفی موعده درین اسم اگر چنین گویم نیز می شاید که از ماه شتر  
 خواسته با شتر اک و به تخیلی آب بای تخیلی مکتوبی گرفته با تقاضا و هم و تکرار اسلوب حرفی  
 و بقول او سرکش شیرین و شش را به استقامت و شده از وجه اعتبار سابقا گفته با استقامت

لمعه اقسام انتقاد بحکم استقرار است یکی انتقاد مطلقى و آن اشارت بود بحرف اول  
دوم انتقاد مرکزی که اشارت باشد بسوی حرف میانه و این مشروط است بفرود بودن  
حروف کلمه سوم انتقاد مطلقى و آن اشارت بود بحرف آخر چهارم انتقاد طریقی یعنی اشارت  
بیکی از هر دو طرف کلمه بی آنکه تعیین آن از جهت لفظ مستفاد شود پنجم انتقاد طرفین که  
اشارت بطرفین کلمه ششم انتقاد سوم یعنی اشارت بحرئی یا بیشتر که تعیین آن محض بقربین  
اسمی باشد هفتم انتقاد وسطی و آن اشارت بمجموع مابین الطرفین است هشتم انتقاد صریح  
یعنی اشارت بحرئی از کلمه بوسیله اسامی اعداد یا اشتقاق اسم فاعل از آنها در عربی و آن  
سیم باسم عدوی در فارسی و الفاظ و آله بر اشارت مذکور و از اصطلاحات جویند آمانی مان  
لفظ نیم و سر و سوست چنانکه در ضمن استخراج اسما مذکور گذشت تسلیم القاطنیکه در  
انتقاد بکار آیند اگر مفید اشارت بطرف جزوی از اینها لفظ نباشد اداء و تالیف  
اتصالی کنند چنانکه لفظ سر در اسم با گذشت و تسوسین جمله در اسم عمل ترکیب  
و نیز بعد از آن مذکور شود ملحق اگر بحرئی یا بیشتر که قصد همانی بدان تکلیف گیر و خود حرف  
سهام اشارت بوده باشد چنانکه مریار و رخ و لدار و پامی گفته اند گویند و الف و وال  
و رای مهمتین خواهند این را انتقاد یعنی نامند و مسئله این بالا گذشت و اگر بحرئی  
یا بیشتر از جای دیگر تحصیل کرده بواسطه آن اشارت کنند بجزوی از اینها لفظی دیگر که قصد  
و فرض بدان متعلق گشته آنرا انتقاد مثلی خواهند چون تحصیل آن بواسطه همین مثال  
نه گانه تحصیل صورت می بندد انتقاد را مقید بعبیت علی از اعمال مذکور نموده  
انتقاد مع تشبیه و مثال آن گویند و سن این اعمال را منسوب بانتقاد کرده اند  
انتقادی و تمییز انتقادی و تلخیص انتقادی و مثال آن میگویم و درین اوراق حاضر است



نشانهای نیمی از آب سرگشته وصف حاصل نموده تیرادف و انتقاد مطلع و کنایه انتقاد و  
 و تبدیل چه از نیم نصف خواسته و کنایه در اینجا چنانست که آب سر عبارت از چیریت  
 که سر او از سر آب باشد پس لفظ سر درین جا دیگر بهم رسیده و کشونی گفته میسم بدست  
 آورده تبرکب و تحمیل و تصنیف و انتقاد طری که آن اشارت بجانب حرف فای ماده  
 حاصله است و با سلوب حرفی و سلوب احوالی قهری از تبدیل را ایجا حاصل گفته  
 و لفظ آه خود است تجلیل و سلوب حرفی و از آن و او آورده کرده بعین اسلوب  
 و تسمیه و بقول از آن ماه نیمی از آب سر کس مراد آنست که نیم از لفظ ماه ساقط کن چه نیم  
 از آب سر باین معنی است که نیمی و چنان نیم که سر او از سر است پس چون بهم مکتوبی  
 بدل گشته لفظ نیم حاصل شد به تصنیف و تیرادف و انتقاد مطلعی و کنایه انتقاد و  
 تبدیل و مکتوبی مراد گردید به تسمیه و لفظ کس و سیمه انتقاد شده و به نیمی نیافت آب با  
 موعده تحصیل کرده به تصنیف و انتقاد مسم و اسقاط عینی سگک و دو هم تحلیل دان  
 عبارتست از تجزیه لفظی که باعتبار معنی شعری مفرد باشد و جزو بیشتر و هر چند این  
 سگک بلا ضلله اعتبارات دیگر بگوهره چندیش شود اما از هر اختصار بدو گوهر  
 قناعت کنیم گوهر اول تحلیل بدو جزو چیت لکه در اسم حریم و وولی و کسوف  
 کشت امید حاصل از آن ماه چیت آب | نیمی از آب سر کس و نیمی نیافت آب

او گلا از حاکمای سمنی خواسته تجلیل و تسمیه و از ماه رای جمله تیرادف و تلخیص و به دورا  
 با هم پیوسته تبانیف اتصالی که لفظ اصل شعر بر آنست و به نیمی از آب سر کس نیم  
 خواسته تیرادف و انتقاد مسم و تسمیه و انتقاد مطلعی و اسقاط عینی ثانیا گفته و او  
 مکتوبی گرفته چنانکه در اسم و ارباب بدین شده و از ماه لام باشد سگک در سلوب مختصرا

نیم

و هر دو را بهم پوسته تا لایف اتصال که زای بیجمه که جزو دو م تحلیل است منبسط  
از ان بجبارت نمی ز آب سرکش های تخمائی جسمی تحصیل نموده بانتقاد و سبب و انتقاد  
مطلوعه و اسقاط عینی ملحه و اگر چنین گویند تحلیل که بهتر از اول باشد که از ماه چنانکه گذشت  
لام اراده نماید و از آب سو برادف چه سو در ترکی آب را گویند و او را که انتقاد هم  
مشارالیه گفته در اول آن در آرد تا لایف اتصال که لفظ شش شش بر است بقول اکتو  
نیمی مراد آن داشته آید کمی از آب و می ماده حاصله است پس بتقدیر ضمیر آب و دیگر  
گرد و درین هنگام از ان همین لفظ آب مراد باشد و از نیمه آب که بای موجوده است یا  
تخمائی اراده کرده در آخر نهاده شود و این همه با عالی است که مذکور می شود ترکیب و  
تحلیل شنائی و تصویف کنایه انتقاد و هم و فکر از اسلوب حرفی تا لایف اتصال که لفظ شش  
است بان مثالثانی ز آب سرگفته و کاف خواسته خواهد بود انتقاد و اسلوب  
حرفی و اسلوب اخصائی و خواه با مطلق و اسلوب حرفی انتقاد و هم که گویند و  
خوبتر ترکیب و تحلیل شنائی و تصویف نمی نیافت تا یک گفته و قافی کاتبی گرفته تحلیل  
شنائی و ترکیب تصویفی اولاد آنچه از اعمال تبیلی است تا نیاید و انتقاد هم و قلب و تسبیح  
گوهر دو م تحلیل بزایده از دو چیز چنانکه در رسم کسوف و شمس رخ

گشت ایده حاصل از ان ماه پر عتاب	ایمی ز آب سرکش و می نیافت آب
---------------------------------	------------------------------

اولا از ماه یک خواسته باشد که و اسلوب اخصاری و بقول او می کاف گرفته  
بانتقاد هم و عبارت ز آب سر بین جمله ایسی اراده کرده خواه تبادف و انتقاد  
چنانکه در رسم ولی در ضمن لایف گذشت در گوهر اول این سبک خواهد یا اسلوب حرفی  
و انتقاد مطلق و گفته کشویی فی و او بدست آورده ترکیب تصویفی و تحلیل شناسی

از آنکه تصحیف و استقامت و هم تحلیل ثانی نشاید و استقامت عینی و بقول او آن تاب حرف  
 و خواسته ترکیب و قلب و تشبیه لمعه یافت در آن خبر کرده یکی بنون ترکیب یافته و دیگر  
 باب ثانیاً بیدارت نمی زتاب سرکش میم گرفته تیراوت و انتقاد بهم و استقامت عینی که  
 سرکش معنی تا زمان شعر بران است و عبارت شیمی آنی آبجد از تحلیل و ترکیب تنصیصی  
 یای تختانی که در لفظانی مشارالیه است با انتقاد بهم بلف تبدیل یافته و فون تاب گفته  
 و قلب رقم بندی فای مکتوبی امر کرده و حرف ع گرفته ترکیب و هلوب حرفی و هلوب  
 و قلب و قسیمی از تبدیل لمعه یافت را چهار خبر کرده یکی یای تختانی که بنون نونی ترکیب گرفت  
 و دوم الف که آن را بجای یای لفظانی نهاد سوم حرف ف که قلب شد چهارم های نو و  
 که لفظ است ترکیب یافت سلک سوم ترکیب آن سه فرد و شش لفظی است که یکب معنی  
 شعری ترکیب باشد پس اگر مراد از آن معنی است همان است مقصود و چه بحسب اصطلاح اهل این  
 صنعت افتاده معنی ترکیب است که از جمله افعال تشبیلی است اگر مراد لفظ بود و آن لفظ ما و  
 تمام بعضی از هم باشد آن ترکیب تنصیصی گویند و مفردی که مراد از آن لفظ بود و گاهی ما و  
 هم مطلوب باشد بل بواسطه تصریح دیگر هم در افعال تشبیلی و هم در تحلیل بکار آید و ما مثله این  
 هر سه ترکیب اگر از ش و هم و ترتیب درین محل معکوس گردانیم و این سلک است که گویند که هم  
 گویند اول آنچه در افعال تشبیلی بکار آید و آن در عمل انتقاد و در هم با گذشت و نیز چنانکه در  
 هم با یکب است که است اسیده حاصل از آن ما و هر عتاب یعنی زتاب سرکش و بی نیافت است  
 از راه لام لفظی را داده کرده و یا شتر آن هلوب انحصاری و تشبیه و عبارت شیمی زتاب  
 سرکش میم که تیراوت و انتقاد بهم حاصل شده محل تبدیل در موضع لام مکتوبی و کرده  
 که با انتقاد مطابقت می کند و شش و ششوی گفته و از گوشه ترکیب و تحلیل و تصحیف استوار داده کرده

و سوزناستقا و طرفی عبارت است از حروف اخیر لفظ تا که آب عبارت از آن است و از آن کی  
خواستہ با سلوب حرفی و کان گرفته بآنتقا و سیم کلمه این اسم را بدین وجه نیز توجیہ  
توان کرد که اول از عبارت حاصل آیکی گرفته پس سیم مراد داشته تحلیل و تکرار اسلوب حرفی  
و عبارت از آن ماہمی ز آب سمر مراد آن داشته که نمی از ناہ سر لفظ است پس آن بیت  
آمد با شتر اک و اسلوب انحصاری و درین جا خواہ سی مراد باشد خواہ یک باشد تا سیم و ستراد  
و آنتقا و مطلع و تبدیل از آن آمد خواستہ تیر ادون و کشویی نیافت آب گفته و مراد آن داشتہ  
که حرف اخیر لفظ ماہمی خود را نیافت پس کان بہت آمد تیر کیب و تحلیل تفسیہ و ستراد  
و آنتقا و طرفی و اسلوب حرفی و آنتقا و سیم و اسقاط عینی و درین توجیہ آب مقدم است  
که مذکور واقع شدہ و سوزناستقا فعل منفی است و سیم مفعول آن و این جملہ خبر مبتدئ است و  
اگر فاعل نیافت آب را گوئی لفظ سوزناستقا مفعول بود و سیم بدل البعض پس حاصل آن عبارت  
این باشد کہ آب نیز از سوزی خود نیافت و ضرورت کہ چون بعد از انداختن نیمہ از سوزی  
لفظی نیمہ دیگر بہت آید سوزی دیگرش نیز بر جا بودہ باشد و ال برین است فاعلیت  
آب فعل را چه اگر سوزی مذکور معتبر نبود اسناد فعل بسوزی جزوی باید کہ نیمہ آن اسقاط  
یافتہ نہ بسوزی تمام لفظ آب این معنی است و قیوق کہ دریافت آنرا چیزی فکر بار یک باید  
از جملہ لطائف و نفائس این فن است و بر ہمین ضابطہ بنی است توجیہ استم قیاد و در بحث  
اسقاط عینی و آبا و در بحث قلبی کہ جمال تالیف الصالی نیز در و راه دارد و کلمہ ازین  
عالم است توجیہ این اسم بطرز تازه و آن چنین است کہ از ناہ را آبی مفعولی خواستہ تیراد  
و بیخ و تسمیہ بہیمی ز آب سیم تیر ادون و آنتقا و سیم و عبارت از آن ماہمی ز آب سمر تبدیل  
حرف اول را می اندکوز سیم خواستہ کہ با آنتقا و مطلع سقیم گشتہ و کشویی نیافت آب گفته



و میم و کاف خواسته بجا بطنه مذکوره و اعمال مزبور ه ملحه چون ازین امور فارغ شدم  
اکنون مثالی دیگر آرم که مشتتله همین بطنه الطیف مثال بالاست و الحق بسبب  
آنکه خالی از جدت و نومی نیست استغرائی جسم سید به چنانکه در رسم قیاس

گشت امید حاصل از ان ماه پر عتاب | نیمی ز آب سرکش و نیمی نیافت آب

بعبارت از ان ماهی ز آب سر قب خواسته ترا و ف و مینج و اسلوب حرفی و اسلوب  
احصائی و تنصیف و انتقاد مطلعی و تبدیل و کشو نیمی نیافت آب گفته و آب بدست  
آورده چه سوئی آب حرفت است و از ان تلفظی خواسته چون نیمه آن ساو ط شود  
حرفت باقی مانده با الف اول آب شود و وجه غایت اینکه آنچه پیش از عمل بوده بعد از  
عمل نیز همان است ملحه اکنون آنچه در تکمیلی بکار آید بر گزارم چنانکه در رسم کلام

گشت امید حاصل از ان ماه پر عتاب | نیمی ز آب سرکش و نیمی نیافت آب

از ماه لام مکتوبی مراد شده باشد که اسلوب انحصاری میم که ترا و ف و اعتماد  
سبب نمی ز آب عبارات از ان است تا لیت الصالی در اول آن در آمده که لفظ سر شتر  
بر است و کشو نیمی گفته و از کشو چنانکه بتکرار گشت سو تحصیل کرده و اسطه تا لیت  
نموده و نیمی عبارات از نیمه همان لفظ ماکه یک نیمه آن در اول لام در آمده بود  
پس الف که با تقا و بهم اشارت بدان رفته در آخر حرف حاعله در آمده گوهر دوم  
تکریب تنصیفی چنانکه در رسم کوس و خطب و تمام گشت امید حاصل از ان  
ماه پر عتاب و نیمی ز آب سرکش و نیمی نیافت آب و اولاً سرکش گفته و تکریب  
و تکلیف و انتقاد مطلعی و تبدیل لفظ کون خواسته و نیمی نیافت آب همین محله  
گرفته و یکی از ان هر دو وجه که در لفظ آب در رسم کسوفت در گوهر دوم تکلیف

۹

مبین شد و بانقاد مبرم و اسقاط عینی ثنائیا عبارت ماه سپرغ نامی مخ گرفته تجلیل و  
 ترکیب صیغی و تلمیح استقادی و قلبی مسمی از تبدیل که در محل خودش گفته آید و بیجه  
 ز آب بای موصوفه حاصل نموده و تنصیص و انتقاد مبرم سرکش گفته و بای فانی  
 که بانقاد و مطلق مستحین گشته از حروف حاصله ساقط نموده باسقاط عینی و بیجه نی  
 افعال تجلیل ثنائی و ترکیب اولاً نظر بر نی و ثنائیا نظر بافتاب و تبادول کذک اشتراک  
 و تسهیه تقادومی و انتقاد مبرم مراد آن داشته که حروف جمع میل بلام است ثنائیا  
 اعمال بدستور آلا آنکه بی ز آب تمیم و یه تمیله لا الف خواسته ملحه در بیان این عمل  
 چند از پرده این معیار آمده اند که همین عبارت کش و بی نیافت آب بانداک اختلاف  
 توجیه بر بار افاده بعضی از ماده آبی دیگر کند و در هر وجه لطفی دیگر و لذتی غریب  
 طبایع انصاف پرست گرد و چنانکه در رسم نور و قبول و پاشه و نوشیدن و  
 کاوس سگشت اسید حاصل از آن ماه سپر عتاب و بی ز آب سرکش و بی نیافت  
 آب اولاً از آن ماه بی ز آب سرگفته و یا حاصل کرده باشد تراک و اسلوب انحصاری  
 و انتقاد مبرم و تبادول و انتقاد مطلق و تبدیل و از یاحوت گرفته تلمیح چنانکه در عمل مذکور  
 دریافت کنی و از آن تون مکتوبی تبادول و اشتراک و تسهیه و کشویی نی افتاب  
 گفته و بعد از ترکیب تجلیل اولاد در کشو و ثنائیا در نی افتاب و تبادول و اشتراک  
 مراد آن داشته که مانند لفظ شونیمه زرنیت ای چنانکه شونیمه ندارد و زرنیمه ندارد  
 پس از اول او و از ثنائی ترا می مکه بدست آید ملحه کاف که یک جزو محل است  
 منفی معنی تصحیف نیست بل بحجت تمثیل امر است با امری دیگر و همچنین است در سما  
 باقی ثنائیا از آن ماه بی ز آب سرگفته و قب ساخته چنانکه در رسم قباب و دیگر هر اول

مبین کردیم و کثوئی نی آفتاب گفته و مراد آن داشته چنانکه شونمی نی همچنان آفتاب  
 نی نی و هر یک معنی دیگرست شونمی نی باین معنی که شین مجبه ازان ساقط است  
 و آفتاب نی نی باین معنی که نیمه لفظ فی حرف سیدین است و ازیں لام بدست  
 آمده بوسیله اسلوب اسمی ثالثا بعبارت ازان ماهی نی ز آب سر لفظ بایدست آورد  
 تراوت و تلخیص و تسمیه و تمیز و انتقاد بهم و انتقاد مطلق و تبدیل و بعبارت کثو  
 نی نی نیافت آب شین مجبه حاصل کرده چه مراد آن است که چنانکه شونمی نی نیافت  
 آب نیز نی نیافت که با اسلوب حرفی مراد ازان است را ایجا بعبارت ازان ماهی  
 ز آب سر تون گرفته چنانکه در رسم نور روشن شد و کثوئی نی نیافت تاب ای چنانکه شوا  
 معکوس کنی چندان لفظ فی را که نیمه نیافت است نیز معکوس کنن ثامسا بعبارت  
 ازان ماهی نی ز آب سر کثوئی نی نیافت است با شتر ک اسلوب انحصاری و تراوت و انتقاد مطلق  
 تبدیل و توجیه عبارت کثوئی نی نیافت آب چنان است که در رسم باشد گذشت لای  
 حاصل درین مقام و آ و وسین محله است و چون اعمال در رسم اول مذکور شد اعا  
 آن هر دو فعه تطویل لاطائل بود که معنی متضمن بهمین کاف است این مثال که هم شعر  
 بر کتیبی است میبونه س کشت امید حاصل ازان ماهی پتر عتاب به نی نی ز آب  
 سرش نی نی نیافت آب به بعبارت ازان ماهی نی ز آب سر کثو مراد آن داشته که  
 نی ای لفظ با سر لفظ سی است که ماه بعبارت ازان است چنانکه نی ازان یعنی اذ لفظ  
 ما سر لفظ شوست و ازیں جمله میوه حاصل شد با شتر ک اسلوب انحصاری و تراوت  
 و کتیبی و تجلیل و انتقاد بهم و انتقاد مطلق و تبدیل و نی نی نیافت آب گفته و مراد  
 آن داشته که لفظ سه نیمه خود را تون نیافت پس نه حاصل شد با اسلوب حرفی نی

کثوئی

تقصیر و انتقاد مبهم و تبدیل گوهر سوم ما نحن فیہ چنانکه در رسم اول

گشت امید حاصل ازان ماه پیر عتاب | نیمی ز آب سرکش و نیمی نیافت آب

بجارت ازان ماه نیمی ز آب سر مراد آن است که حرف اول را می تلفظ می مبدل بلفظ  
 یک است بر ادف و تلخیص و تسمیه انتقاد مبهم و اسلوب حرفی و انتقاد و طبعی و تبدیل و  
 بجارت کثرت بعد از تجلیل و ترکیبی که مقصود با تمثیل است از حرفی جمله کاف ساقط کرده  
 باسقاط مشله چه مراد از شوام است از هجستن و از حرف باقی که یا باشد نام خواسته  
 و از نیمی نیمی آفتاب کدام اراده کرده تجلیل و ترکیبی اولی آنچه مقصود با تمثیل است  
 ثانیاً و بر ادف و تلخیص و انتقاد مبهم و تبدیل و اسلوب ای سبک چهارم تبدیل و آن وضع  
 حرفیت یا بیشتر بجائی دیگر می آید و سینه تصحیف و شرط این عمل آنست که اید ال ایک  
 اشارت حاصل شود و در باب این فن مبدل منبر را فاسد و مبدل را کائن نام کرده اند چه  
 این را دوستی اکنون بر لوح حافظه بنگار و بخاطر دقیقه سنج بسیار که با ذات فاسد بذات کائن  
 بدل میگردد و در این را تبدیل ذاتی گویند چه صرف در ذات لفظ است یا ذات فاسد بجای  
 خود مانده و ضعیف از اعراض مختلف می شود و آن ذات متغیر گشته چیز دیگر میگردد و در این  
 تبدیل رقی نامند چه صرف در بنیات رقی لفظ است پس این سبک را دو گوهر باشد  
 گوهر اول تبدیل ذاتی بذات چنانکه در رسم آمان و سسا و آزر هم و سراس

گشت امید حاصل ازان ماه پیر عتاب | نیمی ز آب سرکش و نیمی نیافت آب

اولاً نیمی ز آب سرکش گفته و آم خواسته بر ادف و انتقاد مبهم و ترکیب تجلیل و تصحیف و  
 انتقاد و طرفی و تالیف اتصالی یا قلبی یا بر احتمالی که در امثال این صورت ممکن است چنانکه  
 در آخر کتاب ضمن لوحه بر سر آن پی بری پس این عبارت چنین باشد که نیمی ز لفظ ما

میهم سر او ای در اول او خفیت که در آخر است و اگر لفظی نمی آید از آن تحصیل ام می تکلف  
 خواهد بود ای در اول لفظ ما خفیت که در آخر است عبارت نمی نیابت اب نون را  
 بجای حرف آخر اب خفیت دان حاصل کرده به تنصیف و انتقاد میهم تبدیل که مقصود به تنصیف  
 ثانیاً یعنی ز آب سر کش میهم گرفته تیرا و انتقاد میهم و سقاط عینی که سر کش معنی تا و ان  
 مبنی است اذان یا با انتقاد میهم و تسمیه و انتقاد مطلق و سقاط عینی و تکرار اسلوب حرفی و  
 از عبارت نیمه نی آفتاب سا حاصل کرده تجلیل ثنائی و ترکیب و تیرا و اولاً و  
 انتقاد میهم و ترکیب و تیرا و ثانیاً و تلیح و تبدیل ثانیاً عبارت نمی ز آب سر کش  
 گرفته با انتقاد میهم و تسمیه و انتقاد مطلق و سقاط عینی و اگر سر کش را موافق توجیه اول اسم  
 ثانی گیرد الف محدود به دست آید به تنصیف و انتقاد میهم و سقاط عینی و بی نی آفتاب گفته  
 و تجلیل ثنائی و ترکیب تنصیفی اولاً و ترکیبی که از اعمال تسلیلی است ثانیاً و تیرا و تترک  
 آن داشته که لفظی که به تنصیف و انتقاد می عبارت است از یا و نون لفظ میهم تبدیل است  
 بلفظ تیرا ایجاز ماه نمی ز آب گفته در اصل نموده تیرا و اولاً دریا و قمر و تلیح و تیرا و  
 ثانیاً و اب و ما و انتقاد میهم و تبدیل و سر کش نمی گفته و مراد آن داشته که نیمه لفظ سو در اول  
 حرف حاصل است به ترکیب تجلیل و تصحیف و انتقاد میهم و تالیف الصالی که عبارت  
 اذان است لمعه و ممکن است که گوش و گردن این نام را نیز یور این طرز تازه محلی کنند که عبارت  
 می ز آب سر وضع لفظ سر بجای میهم مانده گوهر و و هم تغییر است حرفی بسبب قبح و  
 در عرضی از اعراض و این را صورت است درین مقام که بعضی اذان اشعار کرم چنانکه در

اسم کاس و سر و حمید	کشت امید حاصل اذان ماه پیر عتاب
نمی ز آب سر کش بی نیافت آب	اولاً یعنی ثانیاً گفته و کاف مکتوبی خفیت

چنانچه

تبراد و انتقاد و اطلاع و اسلوب حرفی و اسلوب احصائی و تبدیل که مقصود و یا تمثیل است و  
 کاف با الف که در لفظ ماست گاشد و تلفظ کشویی سین جمله خواست بترکیب تخصیصی تحلیل  
 و تصحیف و انتقاد بهم لمحه حصول است بواسطه نمی با اسلوب احصائی است و در آمدن  
 کاف بلا حظه آن بر جای میم عمل تبدیل است این است فائده جلیلیه که یاد گرفته قتی و بخاطر  
 نگاهد اشتنی است تا ثانیاً عبارت نمی ز آب سر لفظ سر تی تحصیل کرده تغییر ص و انتقاد  
 بهم قسم اول تبدیل و عبارت کشویی الف گرفته ترکیب و تحلیل و تصحیف و انتقاد  
 طرفی و اسلوب حرفی و اسلوب احصائی و تبدیل که مقصود و یا تمثیل است ثالثاً  
 عبارت حاصل اذان ماه حسی خواسته تحلیل و تسمیه و اشتراک و اسلوب انحصاری و  
 تالیف اتصالی که موادی کلمه وصل است و بیومی ز آب سر کش باقی موحده تحصیل کرده  
 باین صورت که مراد از آب ماست تبراد و تمیز آن میم کموتی با انتقاد بهم و چون سر  
 میم که در رسم الخط شکل گره باشد یکبندای بر دارند دنبال او بعینه بصورت است  
 و باقی ماند و برج و و هم در پیرایش عالس اجمال تحصیل و این درج محتوی است بر  
 نه سلسله اول تخصیص و تخصیص و این عبارت است از ذکر تمام یا بعین  
 آنچه مقصود باشد بصورت و ایداده آن بعینه می آنکه تبراد یا بکنایه یا غیر آن خواسته  
 شود و چنانکه در اسم سما و عقیقه و کاشفت و کوه و کشت  
 امید حاصل اذان ماه پیر عتاب کشویی ز آب سر کش و نمی نیافت آب اولاً  
 اذان ماه نمی گفته و بین جمله خواسته باشد اشتراک و اسلوب انحصاری و انتقاد بهم و بیست  
 ز آب سر کش باقی موحده تغییر ص و تخصیص که مقصود و یا تمثیل است و انتقاد اطلاع  
 و استقاط یعنی و گفته نمی نیافت آب و الف گرفته تغییر ص و تخصیص که هم مقصود

با تمثیل است و انتقاد بهم و اسقاط عینی ثانیاً بعبارت ماه پیر یک خواسته چهار ماه  
یک گرفته باشد تراک اسلوب انحصاری پس حرف ع که به تنصیص و تجلیل گرفته بتالیف  
اتراچی در میان آن در آمده که لفظ پراشارت بان میکند و گفته تا ب قلب آن خواسته  
و به نیمی ز آب بی موهده حاصل کرده تنصیص و انتقاد بهم و به سرکش حرف اول که با استفاد  
تعیین با فیه از داده حاصله ساقط گشته و به نیمی نیافت آب کاسی می گرفته با اسلوب حرفی انتقاد  
بهم و هتفاط عینی تا لگانی ز آب سرگ گفته و کا حاصل کرده به تنصیص یا تراون و انتقاد بهم و تجلیل  
تالیف اتصالی که لفظ سر مشعر بر آن است چه مراد آن است که در اول الف کانت است و شومی نی  
گفته و شین مع گرفته بترکیبی اولاد شینج و او و تجلیل ثلاثی و ترکیبی که از اعمال تسبیلی است ثانیا  
درخی و هم در آب که در تحصیل حرف فابکار خواهد آمد و انتقاد بهم و هتفاط عینی و گفته آف تا فای  
مکتوبی گرفته بر عمل قلب و تسمیه را بجا سر شومی نی گفته و کاف را بمعنی که در ترکیبی در لحه  
گفته آمده ام گرفته و از عبارت مذکوره مراد آن داشته که لفظ سر نمی نیست چنانکه شومی نیست  
پس ای محله و او حاصل شده تنصیص و ترکیبی تجلیل و لفظ کشوا و لا و انتقاد بهم و تجلیل ثانیاً  
در فعل منفی و ترکیبی گفته اف تا ب وفای مکتوبی گرفته چنانکه گذشت سلک و و م تسمیه  
این عبارت است از ذکر ام حرفی و ا را و ه سنی و بالعکس پس این سلک را دو گوهر باشد اما  
گوهر اول چنانکه در اسم حلوا و کشف و ذکا کشت اسید حاصل از ان  
ماه پیر عتاب به نیمی ز آب سرکش و نیمی نیافت آب که اولاً بعبارت حاصل از ان  
ما تحصیل کرده به تجلیل و تسمیه و اشتراک و اسلوب انحصاری و تالیف اتصالی که از لفظ  
صل استفاد شده و به نیمی ز آب سرکش و او گرفته با انتقاد بهم و اسلوب حرفی و انتقاد  
مطلعی و اسقاط عینی و به نیمی نیافت آب الف خواهد به تنصیص و انتقاد بهم و اسقاط عینی و خواه

تالیف

بترادف و هر دو عمل باقی شانیا زاب سرکش گفته و کساحاصل کرده بترادف و اتفاقا مطلعی و  
تتصیف و تبدیل و بنی نیاف تاب فای مکتوبی حاصل کرده تجلیل و ترکیب و اتفاقا هم قلب  
و تسمیه ثالثا از لفظ آن که اسم اشارتست ذابا ل مجمله نوسته بترادف چه داد و در قریب بخید  
هر دو مستعمل است کما صرح به النجاة و از ماه لاه سسمی باشد اکثر اسلوب انحصاری و لام الی الیه  
حرف از ازان ذانموده لفظ ذال بهم رسانیده و بی گرفته تسمیه نمی زاب سر گفته و کاف نخواست  
بترادف و اتفاقا مطلعی و اسلوب حرفی و اسلوب احصائی و قسمی از تبدیل که در محل خودش  
در ضمن لمعه گذشت و باشد که از هر یک یک خواهند با اتفاقا مطلعی و اسلوب حرفی و  
از ان کاف که نیز با اتفاقا هم و کشویی گفته و از کشو سو خواسته کما مراد و بدان شهادت  
رفته بطرف باقی موجود با اتفاقا حرفی و عدد و واراده شده با اسلوب حرفی و آن  
چون نیم شود الفتح حاصل شود با اسلوب احصائی و تبدیلی که در ضمن تحصیل کاف بدین شد  
در نیصورت تقدیر عبارت نمی زاب سرکشونی بطور قصد معانی چنان خواهد بود که برابر اب  
نیمی و سوزاب نیمی اما گوهر و دم چنانکه در رسم عیاسی و مؤلف و سامع  
گشت امید حاصل ازان ماه بر غتاب و نیمی زاب سرکش و نیمی نیافت آب اول آناه  
عین مکتوبی نوسته باشد اکثر اسلوب انحصاری و اسلوب حرفی و بنی زاب سرکش های آبی  
گرفته با اتفاقا هم و اسقاط عینی که سرکش بمعنی نافرمان شعر بران است و به تسمیه که مقصود  
با تمثیل است و بنی فی آفتاب لفظی حاصل کرده تجلیل و ترکیب بترادف و تلخیص و  
اتفاقا هم و تبدیل شانیا حاصل ازان ماه گفته و با اسلوب حرفی که حاصل عبارت شانان  
ست سو گرفته و بی زاب سرکش گفته و لغت حاصل نموده با اتفاقا هم و تسمیه که مقصود  
با تمثیل است و اتفاقا مطلعی و اسقاط عینی ثالثا ازان ماه نیمی زاب سر گفته و از اب



خوبتر از آنست که در گوهر اول سلک تکلیف در بیان استخراج اسم دلی مبین شده و نشان  
 که سه اراده کرده با سلوب حرفی و از ناه کام مقوی با شترک و سلوب انحصاری که مقصود  
 با تمثیل است و سبب آنکه با شترک و بهم مشارالیه گفته بجای حرف اول حروف حاصله نماده که به  
 مطلعی تعیین یافته سلک سوم تلخیص و این اشارت کردن به شرحی یا بیشتر که در محل مشهور  
 باشد یا نکرده و قید مشهور بحیث آنست که نسبت به کسب مفید باشد و آنچه درین فن شهرت دارد  
 اشارت کردن است با رقم تقوی که ارباب تخم بحیث اختصار اختیار کرده اند مثلاً برای کواکب  
 سه حرف اول آخر آنها و آن هر دو دوازده گانه برای حمل صفر و برای باقی از ثورتا و لو الف و با هم  
 تخطائی و برای جوت یا و الف که رقم یازده است چنانکه گفته است از حمل صفر الف ز نور نشان  
 بی زبور از اویم از سلطان که از سه دال گیر و سنبله یا و او میزبان نهاد و مغرب را که قوس حاطا  
 نشان جدی نماده و لو یا یا الف با هم داد و همچنین از برای لیل آن نیز برای شمار  
 رای که توبی و گاهی با اعتبار یوم سیم می شاید که یکی را ازین چیز یادگر کنند و حرفی از حروف که علامت  
 اوست مراد دارند می شاید که حرفی مذکور سازند و آنچه آن حرف علامت اوست بخوانند  
 پس این سلک ششمی باشد بر دو گوهر اما گوهر اول چنانکه در سیم آرام و هلال و  
 گاو و س در روس است که شش اسید حاصل ازان ماه پیر عتاب یعنی ز آب سرکش  
 و نمی نیابت آب و اول عبارت ازان ماه مراد آن است که الف که جزو کلمه از است  
 ازان رای مملکتی است تجلی و مترادف و تلخیص که مقصود با تمثیل است و بتالیف تمهالی  
 که زای معجزان در علم آن شده و نمی ز آب سرکش گفته و الف نوشته به تشخیص و اینها هم  
 و استغاط یعنی که سرکش بعضی نام فرمان مشعر بر آن است یا ترادف و اعمال باقیه بانمی ز آب  
 بود و با هم و تمهید و حرف اول آن با شترک و مطلعی شمار الیه گشته از در خبر اعتبار ساقه کلمه

و استغاط یعنی که سرکش بعضی نام فرمان مشعر بر آن است یا ترادف و اعمال باقیه بانمی ز آب

و عبارت نمی نیافت آب میم تخصیص نموده با اتفاقا و بهم در سقاط عینی و تکرار اسلوب حرفی تیرا و  
 و اتفاقا و بهم در سقاط عینی ثانیاً از نمی زاب سرکش اول خواسته ترا و توافقا و بهم در اسلوب سخن  
 و اتفاقا و مطلق و سقاط عینی و الف را بعد از آن صرف مذکوره که در لفظ ما کرده شد بحال و هشتم  
 و عبارت نمی نی یافت آب لازم خواسته تجلیل و ترکیب ترا و توافق و تبدیل و اسلوب سببی  
 ثالثاً ثانیاً از آب سرگ گفته و کا خواسته تخصیص و اتفاقا و بهم و تجلیل و تا بیف الصامی که ششم  
 بان پس معنی اجماعی این عبارت آن باشد که نمی زاب که الف است سر کن کاف سببی است  
 و شومی نی گفته و و اگر گفته تیر ترکیب سببی و اتفاقا و بهم تجلیل و ترکیب و لاد و سقاط عینی و آب  
 گفته و سبب مکتوبی خواسته تیر کیب ثانیاً و ترا و توافق و بلج لعمه معنی اخذ و تخصیص در اینجا از تیر  
 مقام استفاد می شود ای سبب را حاصل کن و دیگر را اینجا حاصل اذن ما گفته در ای جمله  
 خواسته ترا و توافق و سببی زاب سرکش و اگر گفته با اتفاقا و بهم در اسلوب حرفی و اتفاقا و مطلق و اتفاقا  
 عینی و سببی نیافت آب سبب مکتوبی تخصیص نموده با اسلوب حرفی و توافقا و بهم در سقاط عینی اما  
 گوهر دو م چنانکه در رسم هر می و عقاب لیلی و هملیل و انس

کشت آسید حاصل اذن ما هر عقاب	ایمی زاب سرکش و سببی نیافت آب
------------------------------	-------------------------------

اولاً عبارت نمی زاب سرکش میم از لفظ مر انداخته هر بدست آورده با اسلوب حرفی و  
 اتفاقا و بهم و بلج که مقصود با تمثیل است و ترا و توافق و اتفاقا و مطلق و سقاط عینی و عبارت  
 نمی نیافت آب ای می تخانی حاصل کرده با اتفاقا و بهم در سقاط عینی و تکرار اسلوب حرفی ثانیاً  
 نمی ز گفته و معنی تخصیص کرده بلج که مقصود با تمثیل است و اتفاقا و بهم و بقول او آب سرکش  
 الف ترا و توافق و اتفاقا و مطلق و سقاط عینی و از نمی نیافت آب بای موحده خواسته  
 تخصیص و اتفاقا و بهم در سقاط عینی ثالثاً از ما دلیل خواسته ششم اسلوب انحصاری و بلج

دوینمی زاب سرکش می تخمائی با نقاد و سهم و تسمیه و انقاد و مطلعی و اسقاط عینی را با عبارات  
ازان ماهی می خواسته بسبب آنکه هر از ماه سه است بدون الف تقسیمی از تراودن که در سبب  
خودش نکرده شود و بقول در اب سرکش های مکتوبی با سلوب حرفی و انقاد و مطلعی و اسقاط  
عینی و بیخیالی آفتاب لیل اراده کرده تجلیل و ترکیب تراودن و هم اول تلخیص و تبدیل و سلوب  
اسمی و تلخیص که مانحن فییه است خامساً حاصل آگفته و الف گرفته تجلیل و تنصیف و گفته  
زان ماهی زاب سر و یا حاصل کرده باشد ترک و اسلوب انحصاری و نقاد و سهم و تراودن  
و انقاد و مطلعی و تبدیل و از زیاده خواسته تلخیص و از ان کون می گرفته تراودن و اشتراک  
و تسمیه و کشویی نیافت گفته و همین گرفته ترکیب تنصیفی و تجلیل و تصحیف و نقاد و سهم و اسقاط  
سلک چهارم تراودن و این بود و دو لفظ است بیک معنی خواه از یک زبان باشند  
چون اسد و لیت و مهر و خورشید و خواه از دو زبان چون ماه و مهر خواه آن لفظ بعینه نکرده  
گردد در صورت شاید کلمه مستقل باشد چنانکه در رسم حرب و آمل و حاوق و همراه

سوال کاس و اوین سه | کشت اسید حاصل ازان ماه پیر عتاب

نیمی زاب سرکش و نیمی نیافت آب | اولاً حاصل ازان ماه گفته و هر گرفته تجلیل و تسمیه

تراودن که مقصود با تمثیل است و تلخیص و تالیف الصالی که مودامی کلمه صل است و نیمی زاب

گفته و بای موجوده گرفته تنصیف و انقاد و سهم ثانیاً تحصیل لفظ آم چنانکه در سهم

الان در سهم دوم تبدیل زیورترین پوشیده و عبارت نیمی زاب آفتاب لام گرفته تجلیل و

ترکیب تنصیفی اولاً و ترکیبی که از اعمال تسلیلی است ثانیاً و تراودنی که مقابل مانحن فییه

است تلخیص و تبدیل و اسلوب اسمی ثالثاً حاصل ازان گفته و حایه تنصیف و تجلیل

و در اصل چه تراودن گرفته و هر دو را با هم پیوسته تالیف الصالی که کلمه صل و ال

چهار

بر آنست و ماهی گفته و قاف تحصیل کرده تیرازف و طلیح و اسلوب حرفی و اسلوب اصحابی  
و عبارت زاب سرکش آلف در ماهه حاصله بانبقا و مطلعی مشار الیه گشته از درجه اعتبار  
ساقط شد باسقاط شلی را بجا از ماهه فرخسته تیرازف و عبارت نمی زاب آلف گرفته خواهیم  
اتقا و بهم خواهد تیرازف و عمل مذکور و همین است و الی است چه در تصویرت آلف ساکن است  
می آید و عبارت سرکش قاف که بانبقا و مطلعی متعین گشته در آخر فرخسته تا لیف نصالی که بعد  
از ترکیب و تحلیل تصحیف مفا و لفظ سوسست بنی نیافت ابیابی موحده حاصل نمود  
په تصنیف و اتقا و بهم و اسقاط عینی خامسا از ماهه نمی گفته و همین مکتوبی گرفته باشند که اسلوب  
انحصاری و اتقا و بهم از آلف سرکش گفته و از آلف موحده داشته تیرازف کامروا و گرفته بانبقا  
مطلعی و سقاط عینی و گفته نمی نیافت تاب و بعد از تحلیل و ترکیب خمی بنون و خبر وی آلف از  
لفظی که بانبقا و بهم اشارت بدان رفته نامراد داشته تیرازف و قلب آن ازاده کرده ساقط  
از ماهه نمی گفته و کاف فرخسته باشد اگر اسلوب انحصاری و اتقا و بهم و از آلف سرکش گفته و  
آلف گرفته تیرازف و اتقا و مطلعی و سقاط عینی و گفته نمی نیافت آلف همین گرفته باسلوب خمی  
و اتقا و بهم و اسقاط عینی لمعه و بطرز دیگر چنین که از ان ماهه نمی زاب سر گفته و کادرت آورده  
باشد اگر اسلوب انحصاری و اتقا و بهم و تیرازف و اتقا و مطلعی تبدیل عبارت کشد  
همین مکتوبی تحصیل نموده که ترکیب صبی و تحلیل تصحیف و اتقا و بهم لمعه و چنین نیز  
توان گفت که عبارت از ان ماهه نمی زاب یکا خاسته باشد اگر اسلوب انحصاری و تیرازف  
و اتقا و بهم و تبدیل و بقول او سرکش یا می ختانی که مشار الیه اتقا و دی است از درجه اعتبار ساقط  
شده باسقاط عینی و بنی نیافت آلف همین گرفته خواه تیرازف که از آلف موحده کامروا خواهد  
با سلوب حرفی که از ان سه مراد داشته و اتقا و بهم و اسقاط عینی ساقط از ماهه یک

خوسته یا شترک است هلوب انحصاری و از این الف را ده کرده با سلوب مهم و بنی ز آب گفته و او  
 گفته ترا در ف کاه و تقادیم و سرکشونی فی انساب گفته و مراد آن داشته که لفظی که بنویسند  
 انساب تحصیل شده بر او را آخر است پس لفظ پس است آمد لعم و توجه این است که هر چند کنند  
 مکن که بهتر از اول باشد که بقول او از ماهی الف تحصیل نموده ترا در ف که مکتوب و با تحصیل است  
 و تلخیص و تسمیه و استقا و هم و عبارت ز آب سرکش و تحصیل کرده ترا در ف که هم تصور  
 با تحصیل است که ما با تعلق و استقا طبعی و استقا طبعی و گفته میانی و بیامی تعلقانی و هم تحصیل و ترکیب  
 تخصیصی و استقا و هم و از انساب بن اراده کرده بر ترکیبی که از اعمال تسبیح است و ترا در فیکه  
 مقابل ما نحن فیه است تلخیص معنی اخذ و تحصیل تقریر به مقام مستفاد شده چنانکه در گوهر  
 اول تلخیص در رسم کاوس و همین بعد بیان کرده آمد و شاید که مستقل نباشد چنانکه در رسم و ابع

گشت آب حاصل از ان ماه بر عتاب	بنی ز آب سرکش و بنی نیافت آب
-------------------------------	------------------------------

بعبارت بنی ز آب سرکش و او حاصل نموده با تعلق و هم و هلوب حرقی و استقا و طبعی و  
 استقا طبعی و بنی فی انساب تحصیل ثانی و ترکیب جزوی بیخون و جزوی با این لفظی که  
 اراده کرده ترا در ف و الف آن را که مشا و الیه است با تعلق و هم همین بدل نموده که ترا در ف  
 و شترک و تسمیه حاصل شده و خواه در ضمن عملی دیگر از اعمال تحصیل چنانکه در رسم و ابع

گشت آب حاصل از ان ماه بر عتاب	بنی ز آب سرکش و بنی نیافت آب
-------------------------------	------------------------------

بنی ز آب آم خوسته با تعلق و هم و نگار هلوب حرقی و تسمیه ترا در ف که تصور و باقی  
 است و بر سرکش الف آنرا که مشا و الیه با تعلق و هم از درجه اعتبار ساقط کرده و بنی  
 فی انساب کلام خوسته چنانکه در امل گذشت هم درین عمل لعم حضرت

سامی و جناب گرامی سعید الرحمن جامی قدس سره در رساله طایفه حلقه فرموده اند

مغز اسرار سبائی

که از خبریات طریق ترادف است ذکر لفظی و اراده لفظی دیگر یکی ازان دو لفظ محففت  
 دیگر باشد چون از ماه مه و از شاه شه و از راه ره چنانکه در رسم هم نام کشت آب  
 حاصل ازان ماه پر عتاب یعنی ز آب سرکش و نمی نیافت آب با از ماه مه خوشه ترادفی  
 که مقصود یا تمثیل است و در نمی ز آب سرکش الف بانتقادیم و تسمیه و انتقاد مطلق و سقاط  
 عینی و بعبارت نمی نیافت آب میم اراده کرده و ترادف و انتقادیم و سقاط عینی  
 لمعه بعضی از یاب این فن نوشته اند که از قبیل ترادف است ذکر یاد و یاد و اراده بی و

بی و بی چنانکه در رسم حیلیم	کشت اسید حاصل ازان ماه پر عتاب
نمی ز آب سرکش و نمی نیافت آب	حاصل ازان ماه گفته می و لام گرفته

اول تحلیل و ترادفی که مقصود یا تمثیل است و دوم با شتر اک اسلوب انحصاری و هر دو  
 را با هم پیوسته تا بعین اتصالی که مفاد کلمه وصل است یعنی ز آب هائی اسمی گرفته با اسلوب  
 حرفی و انتقادیم سبک چشم شتر اک و این بودن لفظی است بچند معنی چون  
 ماه بمعنی قمر و شهر و عین بمعنی چشم و آفتاب و زر و حرف معسرون  
 و امثال آن چنانکه در رسم کوآ و شهر و اس کشت اسید حاصل ازان ماه پر عتاب  
 یعنی ز آب سرکش و نمی نیافت آب مه اولاً از ماه لام خوشه با شتر اک اسلوب  
 انحصاری و یعنی ز آب سرکش و اگر گرفته بانتقادیم و اسلوب حرفی و انتقاد  
 مطلق و سقاط عینی و یعنی نیافت آب الف خواه به تنصیف و انتقادیم و  
 سقاط عینی و خواه ترادف و هر دو عمل مذکور لمعه و توجیر این اسم بطرز دیگر چنین که  
 لام از ماه خواهند گاه و یعنی ز آب الف خواه به تنصیف و انتقادیم و خواه ترادف  
 و عمل مذکور و قبول او کثرتی و ادب ترکیب و تحلیل و تصحیف و انتقادیم و اسلوب

لفظ مستخرج و او بر الف اراده نماید تا باین اتصال پس معنی معانی عبارت  
 نبی ز آب سر کشی آن باشد که الف در اول اول لفظ سوست در حالی که نیم باشد  
 ثانیاً از ماه شهر خواسته باشد تا مشترک تحصیل و او و الف بدستوری که گذشت که اصل  
 این بر دو عمل است که اگر از لفظ دیگر معنی خواسته شود که در شعر مراد بوده ترادف است  
 و اگر غیر آن بود داشته ترادف مثل در ما نحن فیه ماه اگر از آن قمر خوانند که در شعر همین معنی است  
 ترادف خواهد بود و اگر شراراده کنند که مخالف معنی شعری است اشتراک لفظ بیشتر باشد  
 که اشکله این هر دو عمل در ضمن یکدیگر مذکور شوند مثلاً لفظ چشم گویند و حرف عین خواهند  
 یا بالعکس بر بقدری اول گویند که اشتراک در ضمن ترادف است و در صورت ثانی ترادف  
 در ضمن اشتراک اما اول چنانکه در ستم شیر و قانع و سالار و ذوالکر و سوار و بار و کینه  
 و تلخیم است که اشتراک حاصل از آن ماه پر عتاب یعنی ز آب سر کشی و بی نیافت  
 آب که اولاً یعنی ز آب سر کشی سیم گرفته ترادف فقط و استقاد و سیم و اسقاط عینی که  
 سر کشی یعنی تا قران شعر است و بی نیافتی آفتاب مراد آن داشته که یک نیمه در  
 که آفتاب عبارت از آن است بی سیم سیم حاصل شده تجلیس و ترکیب تنصیصی  
 اولاً و ترکیبی که از اعمال تشبیلی است ثانیاً و اشتراکی که در ضمن ترادف است و استقاد  
 سیم تا ثانیاً عبارت حاصل از آن ماه یعنی قاف اراده کرده ترادف فقط و تلخیم و  
 اسلوب حرفی و اسلوب احوالی و عبارت ز آب سر کشی الف خواسته ترادف  
 فقط و استقاد و مطلق و اسقاط عینی و بی نیافتی آفتاب مراد آن داشته که با بی نیافتی  
 بلکه بی که تجلیس و ترکیب تنصیصی و استقاد سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم  
 کتبی که حاصل شده ترکیب و اشتراکی که در ضمن ترادف است و به تشبیلی

تالیفات عبارت از ماهی اس مملو خواسته باشد که واسلوب انحصاری و استقاده میهم و  
 بعبارت نواب سرکش الف تیراوت و اشتقا و مطلق و اسقاط عینی و بیعی فی آفتاب گفته  
 و از فی لا خواسته و آنرا بجای زای میجه ز که آفتاب عبارت از ان و مقصود با تمثیل است  
 نهاده و اعمالی که بخار آمد ظاهر است برای العا حاصل از ان گفته و از لفظ آن و خواسته  
 تیراوت و بیعی نواب سرکش کاف اراده کرده با استقا و میهم و اسلوب حرفی و اشتقا  
 مطلق که اشارت بطرف یای فقط یک است و با استقا ط عینی و بیعی فی آفتاب گفته و  
 از لفظ ز که تجلیل و ترکیب بیشتر است در ضمن تیراوت آفتاب عبارت از ان است حرف  
 اول که با استقا و میهم اشارت بدان گرفته ساقط گشته بوسیله لفظ فی که ترکیب حاصل شده خاصا  
 نواب سرکش گفته و در اینجا بیعی نهاده و تحصیل برای مملو بدستور یک گذشت ملاحظه استخراج  
 این اسم باین طرز نیز طرز طور میگیر و که بعبارت از ماهی اس خواسته شود باشد که اسلوب  
 انحصاری و اشتقا و میهم و بعبارت نواب سرکش و اگر گفته آید تیراوت چه مراد از آب است  
 کما مراد از آب استقا و مطلق و اسقاط عینی و بیعی فی آفتاب مراد آن داشته شود که نیمه آفتاب  
 یعنی زای میجه ز تبدیل بیعی ای بالفت است که عمل شبیه بدست آمده ساد سقا  
 از ماهی گفته و از ماهی خواسته بیعی از تیراوت که بالا در ضمن ملاحظه معین شد و از ان  
 میهم گرفته که مشار الیه است با استقا و میهم و بعبارت نواب سرکش الف تیراوت و اشتقا و مطلق  
 و اشتقا ط عینی و گفته بیعی فی آفتاب لفظ فی را بجای برای مملو نهاده و اعمال بدستور  
 سابقا از ان ماهی زای کوشونمی فی آفتاب گفته و از ماهی لاقم مکتوبی خواسته و از بیعی  
 یا بی موجود و سر او سطره تالیف اتصالی نموده و از کوشون گرفته و آن را نیز سطره تالیف  
 اتصالی کرده و بیعی فی آفتاب یا بی معنی داشته که بیعی و چنان نیم که لفظ فی در ان





کوتاهی نکر و لیکن با آنکه تمدالی این بیت بود بر اثاث البیت چندان دست نیافت و خرنه‌ها را  
 که در هر گوشه و فیض بود به پیشه فکر و کلند اندیشه بیرون نتوانست آورد از اینجا است که در هر مقام  
 متاعی اندک و انمود و باوصت قلت مایه هم آنچه پیشکشی را باب نظر اختیار کرد و بقضای حق است  
 منجبات و از ان جمله نیست که از نقاس اجناس توان شمرد و با این همه گوهر این قسم  
 کتابیه و تصنیف جعلی نال سوخته دست فکرش ماند چه ازین مقوله سخن هیچ بر زبان نراند که اینها را  
 درین مقام مثالی است یا نیست و اگر انصاف را کار بندسی و طریقه اعتساف زیستدی عنان زمین  
 وادی خطرناک نماند اختن و بقطع این جاوده و شوار نیر و اختن ناموس رسالی اقدام نامه بود  
 بر یاد نمی دهد چه هر یکی ازین دو عقده سخنانی است که ستم را حکم خون کند و هفتاد یار را زهره آب  
 سازد نام دستبازی خضر است را که در هر مقام قائم شد و این بی راه را سیراه آورد و اگر  
 حصول این کام و وصول باین مرام عطیه است که روزی هر کس نشود و ذلک فضل الله  
 یؤتی من یشاء فضل او می کشد عنان هرام نام از بر سعی خویشین کنیم اکنون رحمت  
 درین منزل کبر شایم و گوهر گر انامیه که از سفر سر سر سود عالم قدس ذخیره دانان خیال نام  
 برابر با نظر باز نامیم و چون توشه راه هنوز در این نام است همین که حرف گر انامیگی خوش  
 صد کام و دهان کمال عیاران بلند گاه بانبارم سیراه انعم و نفسی رسبت کرده متاعی  
 نذر نادره سخنان دشوار پسند کنیم که بی خویش از جا در آیند و زبان با حضرت و تهر فتن  
 غم است آن جنس کیاب بر کشاید باری توفیق از فضل حضرت باری می جویم و  
 بخدایت صاحب دستگایان بلند فطرت میگویم که مثال این قسم است آنچه نیربان قلم  
 میرود در رسم کاشش به کشت امید حاصل از ان ماه به عیاش نیمی ز آب سرکش و  
 نیمی نیافت آب به آزان ماه نیمی گفته و کاف خواسته باشد شراب و ملبوب بخصاری و

استفادیم و ز آب سرکش گفته و الف گرفته تبارون و اتفاقا و مطلقا و عینی و گفته می نیافت  
 آب و در معنی همانی نمی را فاعل فعل منفی و آب مفعول آن قرار داده و می تشنه خواسته بکنایه گفته  
 با تشبیه است چه بر که آب نیاید تشنه باشد از عبارت می تشنه بجز تحلیل و استفادیم و اسقاط  
 عینی مراد داشته که نیمه لفظ آتش که تابی فوقانی باشد نیست پس شین معجزه بدست آورده  
 گوهر و دم ذکر لفظی و اراده لفظی و دیگر به واسطه معنی بشرط آنکه دلالت اول بر تالی بطریق  
 تشبیه و تلمیح نباشد و این را صورتهاست بعضی اذنان و در ضمن تشبیه واضح میگردد و چنانکه در  
 اسم تها و الیوب است که کثرت مبدع حال اذنان با هر عتاب نهیمی ز آب سرکش نمی نیافت  
 آب که اول از آب سرکش گفته و از کثرت سوخته بترکیب و تحلیل و تصحیف داد آب سه  
 یا سلوب حرمانی و در عبارت است از سوی لفظ آب که به تقدیر ضمیر حاصل شده و حاصل آن  
 عبارت چنان باشد که هر لفظ سه سوی لفظ آب است پس تبارون اتفاقا و مطلقا و کنایه استفاد  
 طرفی و تبدیل و نمی نیافت آب گفته و الف گرفته تبارون و تصحیف و استفادیم و عینی تبارون  
 حاصل آن گفته و الف گرفته تحلیل و تصحیف و زان با نمی گفته و یای تحماتی حاصل نموده و با تشبیه  
 و اسلوب انحصاری و استفادیم ز آب سرکش گفته و کثرت بترکیب و تصحیف و استفاد  
 مطلقا و تبدیل و آب که در عبارت می نیافت آب است بکنایه عبارت است از آبی که تبارون  
 مذکور کثرت چون آن نمی نیاید لفظ آتش از درجه اعتبار ساقط شود و سلب ستم  
 تصحیف و آن عبارت است از تغییر صورت خطی بحروف و اثبات نقطه و این سلب ستم بگوهر است  
 گوهر اول تصحیف و نمی و آن چنان است که مفروضی آورده شود که و ال باشد بر تصحیف  
 بی تعرض بحروف و اثبات نقطه چون لفظ صورت و نقش و شکل و رسم و کمان تشبیه و امثال  
 آن چنانکه در رسم آجوت و یوسف و سوال و رسم کشت آسید

و اصل

حاصل از آن ماه هر عبارت نمی زاب سرکش نمی نیافت آت اول از آن ماه الف مراد شده  
 باشد که اسلوب انحصاری و اسلوب اسمی و عبارت نمی زاب هر چه لفظی به تنصیف اسلوب  
 حرفی و انتقا و مطلق و تبدیل و مکتوبی نوشته شده پس میانه از کثرت و مراد داشته ترکیب صیغی  
 و تحلیل و تصحیف و مکتوبی و گفته نمی نی و همین او که بانتقا و بهم شمارا گشته پس میانه لفظی آن از  
 در وجه اعتبار ساقط شده و عبارت آن تاب قای مکتوبی گرفته ترکیب یک جزو تحلیل  
 بلفظ آب و قلب تسمیه ثانیاً از آن ماه یک نوشته باشد که اسلوب انحصاری و مکتوبی است  
 شده بیای تخفاتی آن بانتقا و بهم و بقول او ز آب لفظ احد نوشته و از آن داد مکتوبی  
 ارا و نموده بانتقا و مطلق و تکرار اسلوب حرفی و تسمیه اگر از آب سو مراد داشته عبارت  
 زبان ماه جمعی از هر اسلوب تحصیل لفظی و گردانند این مکتوبی تخفاتی را خواه آن نیمه از یک باشد  
 خواه از سی بجای سین سو بنهند بهتر باشد و کثرتی نی گفته و همین حال نموده ترکیب و تحلیل او  
 و تصحیف ضعی و انتقا و بهم و تحلیل ثانیاً و ترکیب از آن تاب قای مکتوبی گرفته ترکیب و  
 قلب و تسمیه لفظی شاد این اسم را در منضمه طرز دیگر نیز جلوه توان داد که بقول او از آن  
 ماه نمی زاب لفظی حاصل کنند باشد که اسلوب انحصاری و انتقا و بهم و مراد و  
 انتقا و مطلق و تبدیل و بیای مکتوبی مراد دارند پس تسمیه از عبارت کثرتی نیافت تاب آن  
 خواهند که لفظ سو نمی از تیان یعنی آن را که بعد از آن گور شده قلب کن و از اخیر مکتوبی  
 مراد گرد و ثانیاً عبارت نمی زاب سرکش مراد آن است که نمی زاب که الف است سر او ای و  
 اول او سو است و بیخی نی آفتاب لام نوشته که مراد از لفظ سرایش سر ایی عروس  
 این نام تبر صیح جوهر طرز دیگر نیز توان کرد که عبارت از آن ماه نمی است خواسته باشد که  
 اسلوب انحصاری و انتقا و بهم و بقول او ز آب سرکش مراد آن داشته که ز آب سو

لفظ آب است و آب دیگر با ضمائر تحصیل نموده و مراد از آب اول تا و از آب دوم سوست  
 که ترکیب است و سوی آن داوست چون دو بجای هم یاد آید و استود و عبارت نمی فی آفتاب  
 لام نخست ملحه و می شاید که شناها این نام را بر کرسی توجیه دیگر چنین نباشند که از کش و سوخته  
 و بنی نیاف تا ب مراد آن داشته که لاا که از نیمه نیاف یعنی فی تیرادف حاصل شده متلوب  
 کن را بعد از ماه لام مفلوظی اراده کرده باشد ترانک اسلوب انحصاری تسمیه و نمی ز آب سرکشونی  
 گفته و مراد آن داشته که نیمه لفظ تا که مهم است در اول اوسین معمله مکتوبی است که نیمه سوست  
 و این معنی حاصل شد تیرادف و انتقا و مهم اول و ترکیب تحلیل و تصحیف و انتقا و مهم ثانیا و  
 تألیف اتصالی که ثمره مؤدای لفظ است و فی آفتاب گفته و لفظ فی را که به تحلیل و ترکیب  
 و تیرادف انتقادی عبارت است از لام مفلوظی که حاصل سابق است بسین بدل کز نه  
 که ترکیب تیرادف و تلخیص آفتاب عبارت از آن است گوهر دوم تصحیف جعلی محتجب است  
 که درین مقام نظر بوجوب الیغای و عده که در شنای جلایه و از می گوهر اول سلک است که در دام  
 زبان قلم را بگزارش مثال این قسم آشنا کنم تا بمرین شود که در مثال این مسالک گام  
 زدن و در هر چه مسالک قدم گذاشتن کار هر کاهل قدمی و باب هر شکری بی نتواند بود و گویند  
 که تصحیف جعلی نیست که در شنای گلام اشارتی بجز و اثبات نقطه واقع شود و چنانکه در هم  
 زمان است گشت آسید حاصل از آن با هر عنایت نمی ز آب سرکش و نمی نیافت آب  
 از آن با و نمی ز آب سرکشونی گفته و حرف از را تحلیلیه قرار داده و از ماه را می معمله هر دو داشته  
 تیرادف و تلخیص و نمی ز آب لفظ دو با انتقا و مهم و اسلوب حرفی و از سرچین لفظ هر دو داشته  
 بتقصیس و ادکش و سو ترکیب تحلیل و تصحیف وضعی پس معنی معانی این عبارت آن باشد که  
 از ملک اسمی معمله است دو چنان دو که سوی آن لفظ است در حالیکه نیم باشد و چون

سزیم گشته بجای او و در آید و در بعضی اول دور عبارت است از نقطه و هرگاه نقطه  
 از ملک رومی جمله شود زامی مجسمه گردد و تصحیف جعلی و نیافت آب گفته و مراد آن داشته  
 که لفظ ما تون یافت پس تون بقرینه اسمی در آخر لفظ ما در آمده مان بدست آمده است  
 و تراود و تالیف آهالی که لفظ یافت منفید نیست سلک ششم تشبیه و استعاره  
 عبارت است از ذکر چیزی و اراده حرفی بوجه تشبیهی که در معنی آن چیزی و حرف منطوقه باشد اما باید که  
 آن مشابهت در میان قوم معارف یا ظاهر باشد تا انتقال ذهن از مذکور به مقصود با آسانی

حاصل شود چنانکه در رسم چهارم	گشت اسید حاصل از آن ماه پسر عتاب
نیمی ز آب سرکش نیمی نیافت آب	از ماه نیمی گفته وقاف خواسته تراود

و همچنین و اسلوب حرفی و اسلوب حصائی و ز آب سرکش گفته و هائی مکتوبی گرفته با اسلوب  
 حرفی و آقا و مطلعی و سهاط عینی و عبارت نیمی نی افتاب مراد آن داشته که نیمی ز که  
 افتاب عبارت از آن است مبدل برنی یعنی الف است پس عمل تکمیل و ترکیب تشبیه و  
 اشتراکی که در ضمن تراود باشد و متقا و بهم و تبدیل از هم رسیده لمعه و وجه تحصیل الف  
 از لفظ نی در بحث اشتراک بیان استخراج اسم سوار در ضمن لمعه گفته ایم آنجا دیده بانی  
 سلک ششم اعمال حسابی و این عبارت از ذکر چیز نیست با اراده انتقال ذهن بسوی عدد  
 و این ششم است بر پنج اسلوب که ما از هر یکی بنا سبت سلک بگویم تغییر کنیم گو هر اول  
 اسلوب هکی و آن عبارت است از ذکر اسمی اعداد و یا اراده انتقال ذهن بسوی عدد و توان  
 بود که اسم عدد با اعمال معانی حاصل شود چنانکه در رسم کمال و کامل و ایمان  
 وقاف گشت اسید حاصل از آن ماه پسر عتاب نیمی ز آب سرکش و  
 نیمی نیافت آب اولاً از آن ماه نیمی گفته و کاف خواسته باشد اشتراک اسلوب

انحصاری و انتقاد بهم و بقول او ز آب سر هم تحصیل کرده تیرادف و انتقاد مطلق و  
 بقول او کشو سو خواسته کام و بدان اشارت شده بجانب سوی ماکه الف باشد مانند  
 طرفی پس معنی مخفی این عبارت چنین باشد که سر لفظا و سوی آن و این هر دو درین عبارت  
 به تعداد مذکور شده به نیمی نی آفتاب لام گرفته بر کسب و تراوف و ملیح و انتقاد  
 بهم و اسلوب اسمی که مقصود با تمثیل است تا آشیا ز آب سر کشو با عملی که مذکور شد شعر  
 است با آنکه سر لفظا سو یعنی در آخرت پس آم شد و تقصیل کاف و لام بدستور تا  
 از ماه یک گرفته کام و اذان الف خواسته با سلوب اسمی و نیمی ز آب سر کش گفته و از  
 هم فوطی که تیرادف و انتقاد بهم و تسمیه حاصل شده حرف اول با انتقاد مطلق اشارت  
 گفته با سقاط یعنی ساقط شده و از نیمی نیافت آب بوضع خون مکتوبی بجای بی باقی لفظ  
 آن حاصل کرده به تفصیل و انتقاد بهم و تبدیل را با عبارات حاصل اذان ماه عدد حرف  
 را می محله خواسته تیرادف و ملیح و اسلوب حرفی و اذان انتقال کرده بلفظ دو صد که اسم  
 آن عدد است و از عبارات دو صد و وقاف مکتوبی اراده نموده با سلوب اسمی و گفته نیمی  
 ز آب سر و تبدیل هم که تیرادف و انتقاد مطلق ز آب سر عبارت اذان است یک  
 قاف خواسته که اشارت الیه است با انتقاد بهم و کش را با او ترکیب داده کاف تبدیل  
 چه کرده است خواسته با سلوب حرفی و شور را مرار شستن پذیرفته و جمله سقاط  
 نموده و نیمی عبارت از قاف دو صد است با انتقاد بهم و باین عبارت مراد آن است  
 که ای قاف است را بشوای از خود دور کن پس فاحصل شد گوهر دو صد و  
 حرفی و آن عبارت است از ذکر حرفی یا بیشتر بار آورده عدد چنانکه در اسم حکیم و منا  
 و شمسی و عینی و عوا و عوف است که است امید حاصل اذان ماه بر عتبات

عقبات

نیمی ز آب سرکش نیمی نیافت آب نه اولاً تعیارت حاصل ازان ماه ماتی مکتوبی را  
که تجلیل و تسمیه حاصل شده باینصورت الصالی الصال داوه بل نام مکتوبی که باشد گشت  
اسلوب انحصاری بدست آورده و نیمی ز آب سرکش بای تخمائی گرفته بآستقا و بهم  
اسقاط عینی که سرکش بمعنی نافرمان عبارت ازان است و تکرار اسلوب حرفی که مقصود  
بالتشکیل است و عبارت نیمی نیافت آب الف حاصل کرده بآستقا و بهم و اسقاط عینی ازان بهم  
خواسته تکرار اسلوب حرفی تا نیمی ز آب سرکش سیم ارا ده کرده نیمی ز آب عبارت  
از بای سوزده و بعد از اسقاط آن الف باقی ماند و ازان یکی گرفته و ازان بهم تکرار اسلوب  
حرفی کامر و گفته نیمی نیافت آب و مراد آن داشته که لفظ ما نیمه خود در انون مکتوبی یافت  
پس تا بدست آمد تبصیح و مترادف و انتقاد بهم و تبدیل ثالثاً حاصل ازان ماه گفته و  
از ماهه فرخسته مترادف و ازان صمیم و جمل با اسلوب حرفی که مقصود بالتشکیل است  
و ازان اعداد و لفظ شمار ارا ده کرده نیمی ز آب سرکش گفته و همین خواسته با اسلوب حرفی و  
انتقاد بهم و اسقاط عینی که سرکش بمعنی نافرمان شعر بر آن است و عبارت نیمی نیافت آب  
بای تخمائی گرفته بآستقا و بهم و اسقاط عینی و تکرار اسلوب حرفی که مقصود بالتشکیل است  
را همان ماه عین مکتوبی گرفته باشد که اسلوب انحصاری و اسلوب حرفی که مقصود بالتشکیل  
است نیمی ز آب گفته و بین بلغوی گرفته با اسلوب حرفی و انتقاد بهم و تسمیه سرکش گفته  
و اسقاط حرف اول آن هم بسته نیمی نیافت آب بای تخمائی گرفته بآستقا و بهم و  
اسقاط عینی و تکرار اسلوب حرفی که مقصود بالتشکیل است خواست از ماه عین مکتوبی  
خواسته کامر و نیمی ز آب سرکش و او بدست آورده بآستقا و بهم و اسلوب  
حرفی و انتقاد مطلق و اسقاط عینه و نیمی نیافت آب گفته و الف خواسته خواه



تبرادف و استقامت و بهم استقامت یعنی و خواه به شخصیت و هر دو عمل مساوی است  
 حرف نهمین و او به دستور و نهمی نهم تا بقای مکتوبی تحصیل کرد و تجلیل و ترکیب  
 و استقامت و بهم و قلب و تسمیه بلغم با کهن فیه را بحلیه لفظ مقصود و با تمثیل محلی کرده  
 غیر آن را که اشعار بر این در لغت آینه صورت می بندد و از آن نیز به جمع الفداد گذشت  
 شده و در مقامی که تکرار این اسلوب بوقوع آید هر چند مناسب توضیح مقام آن بود  
 که به وقوعه تفصیل بجاری آید اما بنا بر اختصار در اینجا بنگار عمل مذکور گفتار کرده شد  
 تا سر رشته عبارات بطول انجامد بلغم می شاید که بوسیله این اسلوب اسم عددی  
 بهست آمده بعضی از آن جزو ماده اسم مطلوب شود و چنانکه در ضمن بعضی از اشعار  
 بالا مشاهده کردی و نیز چنانکه در رسم آن تجزیه آید و یا اس و اول است

نست میرصل از ان ماه میرعباب | یعنی زاب سرکش و نهمی نیافت آب

اولا بعبادت می زاب سرکش آقا خسته چه از چیل که تبرادف و استقامت بهم  
 اسلوب حرفی بهست آمده که مقصود و با تمثیل است حرف اول ساقط گشته که  
 کش عمارت از ان است و بعد از تصرفات مذکوره الف را در لفظ مایه  
 دست نهمی نی افتاب گفته و لام گرفته کار در آن تا نهمی زاب های مکتوب  
 خواسته با اسلوب حرفی که مقصود و با تمثیل است و استقامت بهم و از ان لفظ  
 اراده کرده که بهم مقصود و با تمثیل است و لفظ سرکش استقامت حرف اول آن  
 خواسته و نهمی نیافت آب بهم تبرادف و استقامت بهم و استقامت یعنی تا لثا  
 نهمی زاب سرکش و او خواسته به استقامت بهم و اسلوب حرفی که مقصود و با تمثیل  
 است و استقامت مطهری و استقامت و نهمی نیافت آب الف با استقامت

تامل کلام است  
 که هر چه با اسلوب  
 تر است بدست آمده  
 است و به دویم بهتر  
 کرده او با آنکه کل  
 آن جزو اسم مطلوب  
 شده و در مقامی که  
 انسان با استقامت  
 تامل در مطلوب او  
 که در تمام اول است  
 که نهمی از این است  
 در کمال است  
 که هر چه با اسلوب  
 تر است بدست آمده  
 است و به دویم بهتر  
 کرده او با آنکه کل  
 آن جزو اسم مطلوب  
 شده و در مقامی که  
 انسان با استقامت  
 تامل در مطلوب او  
 که در تمام اول است  
 که نهمی از این است

بسم و اسقاط عینی و اذالف اصدار را در کرده با سلوب حرئی که مقصود و یا تمثیل است را الجا  
 حاصل آگفته و الف خواسته تجلیل و تخصیص و زان ماهی گفته و یای تحتانی اراده کرده  
 باشد که سلوب انحصاری و اتفاقا بهم و عبارت زاب سرکش الف تمصیل نموده تراحت  
 و اتفاقا و مطلق و اسقاط عینی و بهر بی نیافت آب سین گرفته با سلوب حرئی که مقصود و یا تمثیل  
 است و اتفاقا بهم و اسقاط عینی خاصا از ماه یک گرفته باشد که سلوب انحصاری الف  
 خواسته با سلوب اسمی و بهر بی زاب سرکش های مکتوبی با سلوب حرئی که مقصود و یا تمثیل است  
 و اتفاقا بهم و اسقاط عینی که سرکش معنی نافرمان شعر آن است یا عبارت از ماهی الف  
 خواهند تراود و تلخیص و تمهید و اتفاقا بهم لقبوله زاب سرکش های مکتوبی با سلوب حرئی که  
 مقصود و یا تمثیل است و اتفاقا مطلق و اسقاط عینی و بهر بی نی آفتاب لام حال نموده تجلیل  
 ترکیب صبی اول و ترکیبی که از اعمال تسلیلی است ثانیا تراود و تلخیص و تمهید و سلوب اسمی  
 لعمه و بهتر آن است که پیرایه توجیه تازه بر بالای این سبب بدین وجه است گفته که از ماه  
 الف مراد شود و کما مراد از نمی زاب سرکش بل کیفیت آید تراود و اتفاقا بهم و سلوب حرئی که  
 مقصود و یا تمثیل است و اتفاقا مطلق و اسقاط عینی گوهر سوم سلوب احصائی و آن عبارت  
 است از ذکر اوصاف و احوال عددی و اراده آن عهد چنانکه در سبب چهارم و پنجم است

گفته مهید حاصل از ان ماه بر عتاب | | نمی زاب سرکش و بی نیافت آب

اولا حاصل لفظ ماه و چیل بخش است که سلوب حرفیت و مراد به نیمه آن است و است  
 و این سلوب احصائی است و حروف آن کج است و عبارت زاب سرکش و الف  
 خواسته چر ظاهر است که لفظ آب تمهید و اتفاقا مطلق الف است و سبب ترکیب تجلیل و  
 تصحیف عبارت از حرف آخر است با اتفاقا بهم از آب که تراود و دیگر از ان تا مراد

شده غیر الف پس گویند لفظ سرو سو بجا آورده اند که در شده ای از لفظ آب سرو سو و از الف دوم بلا حقل  
 احد را و گفته می گویند شده بیکبار به سبب حرفی و تسمیه اگر بار دیگر از آب ترا و ن سو و او را در حصول  
 و او بی تکلف است و بهیچ نیافت آب های اسمی خود بسته شد با سبب حرفی و استقا و بهم و سقا طینی  
 تا سرائی از آب گفته و یک نیم نوشته با سبب لفظ صغاری چه آب سبب حرفی است و عبارت سرکش بر واحد  
 از یک نیم تعلق گرفته پس آبی تحتانی از یک نون از نیم سقا طریافت و بهیچ نیافت آب نوشته است بقا  
 سپهر و سقا طریافت یعنی قنکر از سبب حرفی و تسمیه هر چهار هم سبب لفظ صغاری و این عبارت است از ذکر چه  
 که حرف آن ر عدد و همین شو و با سبب و از او آن عدد و چنانکه در رسم سرو و و ایوب کت و س کت است پس  
 حاصل از آن با سبب عبارت نیم از آب سرکش و بهیچ نیافت آب و او را از راه نیم از آب گفته و بهیچ از او با سقا  
 که در رسم ترا و بهیچ با سبب حرفی و سبب لفظ صغاری و از آب نوشته ترا و چون سخن مملعه که  
 یا سقا و سقا طریافت یعنی شده و لفظ تریافت باید به صورت بند و گفته کشومی نیافت آب در آن نوشته که  
 سوی لفظ آب که عبارت از دو هست و او نیافت درین توجیه آب بند است که نوشته بهیچ نیافت خیر و ضمیری  
 که عاقل بود و لفظ تنها سبب است ای سوی او و او تواند چنین گویند که آب بنمید او سقا نیافت و شاید که تعبیر  
 عبارت چنین باشد که آب از سبب نیافت پس آب با سبب لفظ صغاری و بهیچ مفعول از سبب لفظ صغاری  
 حاصل گفته و این نوشته نیمه تجلیل و تخصیص از آن با بهیچ گفته و یای تحتانی گرفته باشد سبب لفظ صغاری  
 و استقا و بهم و عبارت از آب سرکش و او گرفته ترا و ن و سقا و طینی و بهیچ نیافت آب بای  
 موجوده نوشته بهیچ و استقا و بهم و سقا طریافت تا لفظ از راه نیم گفته و کاف خود بسته باشد کف  
 و سبب لفظ صغاری و استقا و بهم و عبارت از آب سرکش و او گرفته چنانکه در رسم ایوب  
 گذشته و بهیچ نیافت آب پس حاصل نموده خواهد با سبب حرفی و استقا و بهم و سقا  
 یعنی و خواه ترا و ن و سقا و طینی و درین مقام مصنف

رساله زبان خامه را با تعارف بحر آشنا کرد که مثال این قسم اذنان رساله بنیاید اما در زعم این  
 ناقص عمایر ناسره کار سرش این ترانه از سر آهنگی طبع او خبر می دهد والا این جاده نه گذرگاه  
 است صعب نه راهی است دشوار بگذر قافیه در بعضی از مقامات این رساله باین سلوب  
 شراش افتاد حالیا نیز هر چه مقدور است ردالت بکار نمی رود پس می گویم که سلوب قوی  
 عبارتست از تعرض با رقاع مهندسی بقصد دلالت آن بر حرف چنانکه در رسم عروض  
 و رباع کشت آید حاصل اذنان باه پرنیاب یعنی ز آب سرکش نمی نیازت آب  
 او گوا عبارت حاصل اذنان باه پرنیاب شعبت تحصیل کرده با شترک اسلوب مختصاری و تلخیص  
 و مترادف و تخیل و تفسیر و تالیف استراحتی و بقول او تان نمی ز آب بای حروف حاصله را  
 و آواخته چینی ز آب کنایه است از بای موحده و عبارتست اذنان بای مکتوبی که در شعبت  
 بتخصیص اتقادی و چون بای شعب طلب شود صورت رقی آن که ۲ باشد متغلبه  
 بصورت هندسه شش خواهد گشت و این تعرض بر رقم دو اسلوب رقی است که مقصود  
 با تمثیل است و لفظ سرکش شین معجمه که شمار الیه شده یا مقاد طلعی از درجه اعتبار اسقط  
 بوسیله اسقاط عینی و نمی نیافت تاب گفته دفای مکتوبی گرفته تخیل و ترکیب یا استقامت سلب  
 و تسمیه یا از راه رای مملکه خواهد بود مترادف و تلخیص و تسمیه ز آب بای موحده بتخصیص و تسمیه  
 گفته سرکش می می نیاید و بعد از تخیل نمی بدو جزو ترکیب می و یک جزو آن لفظ نیاید که نثر و محال  
 نیافتست مراد آن داشته که ای لفظ می نیاید و لفظ می را که بعد از مذکور شده از ترکیب  
 پس بای تسمیه و الف باقی مانده که مجموعه آن با باشد و اذنان مسمی مراد شد یعنی تسمیه و عبارت  
 و تخیل و ترکیب مراد آن داشته که حرف فارا بیا پس همین مملکه بدست آید یا سلوب حقی  
 و اسلوب رقی و قلب و تسمی از تبدیل و برج سوم اعمال تخیلی و این شملت بر سه

سلک اول تالیف و صاحب کتاب متطاب حل مطرز این را بنام ترکیب نیز خوانند  
و آن عبارتست از جمع اجزای متفرقه که در مواضع متعدد از عبارات معاند لاج  
یافته باشد و چون غرض اصلی ازین عمل آنست که حروف حاصله بصورت اسمی مصور  
گردود و حسب آنست که در جمیع اجزای متفرقه رعایت ترتیب اجزای مهم مرعی و از بدو جمع این  
اجزا گاه با اتصال خبری باشد بخبری دیگر یا انگیزی در آمد جای دیگری شود و این را تالیف  
اتصالی نامند و گاه بدو قول یکی در دیگری بود و این را تالیف امتراجی خوانند لکن گاه نیز  
که حصول اسمی بدون عمل تالیف وجود نگردد از آنکه تنها حصول ماده و وقوع حروف خاصه خبری  
که مطلوب باشد درین باب نیز پسند گردد و چنانکه در رسم اساس به کشت اینها حاصل نشان  
ماه پیر عتاب نهی ز آب سرکش و نمی نیافت آب حاصل گفته و الف بدست آورده تجلیل  
تضمین و عبارت زبان ماهی اس گنوی تحسین کرده باشد شرک و هلوب نهماری استقاد  
بسم و بقول او ز آب سر الف گرفته به تضمین و هتا و مطنی و گشویی گفته و س حاصل کرده پیر  
تضمین تجلیل و تصحیف و استقاد و هلوب لعمه و شاید که سبب کلی از اعمال مثلثه تکمیلی که تالیف و قلب  
استقاد باشد احتیاج نمیند چنانکه در رسم سوال کشت آمد حاصل از آن ماه پیر عتاب  
نهی ز آب سرکش و نمی نیافت آب نهی ز آب سرکش گفته و حرقت اول لفظ بارانکه باشد  
بسم و شمیمه حاصل شده بدل کرده بلفظ استو که ترکیب و تجلیل و تصحیف بدست آمده  
و نمی فی آفتاب گفته و لام خوشه بسته به تجلیل و ترکیب و تراوت و تلحیح و تبدیل  
اسلوب اسمی لعمه چون ازین امور فارغ شدم اکنون باید که در بیان دو رسم تالیف  
شروع کنم و این سلک را بدو گویم زیرا که هر اول تالیف اتصالی هر چند طریق توسل بن  
عمل بسیارست اما چون این مختصر گنابیش آن خزینه موفور را با بنیت لاجرم بعضی

از آن

انان اشارت می رود و آن در ضمن جمله برناظرین ناظره این مقاله هوید گشت  
و چنانکه در رسم حال و آریب حارس و دلال گشت امید حاصل از ان ماه پیر عتاب  
نیمی ز آب سرکش و نمی نیافت آب ۴ اولاً امید جا گفته و لفظ جا خواسته به تنصیف و تجلیل  
و ماه گفته و لام را ده کرده باشد که اسلوب انحصاری و حروف حاصله اول ربثانی  
پیوسته تا لیف اتصالی که بود ای کلمه اصل شعر بر اینست تا نیا از ماه در می خواسته که مالک  
رست تبادون و لمیج و شمیه گفته نیمی ز آب سرکش نیمی و پس از ترکیب تجلیل و تحریف مراد  
و هشته که از لفظ آب که تنصیف حاصل شده نیمی هر دو نیمی سومی حروف حاصله است  
که با تقادیم یک نیمه الف و دیگری بای موحده باشد و این سه سو بود و در آمدن یکی  
در اول و دیگری در آخر خواسته تا لیف اتصالی تا لثام امید جا گفته و لفظ جا گفته به  
تنصیف و تجلیل و اصل از ان ماه نیمی ز آب گفته و با حروف رای جمله که تبادون و لمیج حاصل  
شده سین جمله را که تبادون یا اسلوب حرفی و تقادیم به دست افتاده هم پیوسته که اصل  
مشعر نیست را العجا حاصل از ان ماه نیمی گفته و اول هر سه تجلیل ثانی و شمیه اسلوب  
حرفی و اسلوب احصائی که قهرض بنیمه عدد حرف حامی مکتوبی باشد و با شترک است  
انحصاری و تالیف اتصالی و ز آب سرکش گفته و الف گرفته تبادون و انتقاد مطلق  
و اسقاط معنی و بنیمی فی آفتاب لام تحصیل کرده چنانکه مکرر گذشت ملحوظ باشد  
که بعضی ادوات مثل و او عاطفه و حروف از در بنیاب تو سل جویند چنانکه در رسم  
ساحم و ملا انیس و میار ز و لامع گشت امید حاصل از ان ماه پیر عتاب  
نیمی ز آب سرکش و نمی نیافت آب ۴ اولاً عبارت از ان ماه نیمی سن را ده کرده باشد که  
و اسلوب انحصاری و انتقادیم و بقول او ز آب سرکش الف گرفته تبادون

و انتقاد مطلق استقاط عینی و نبی نی نیافت آب میم خواسته تبادوت و انتقاد بهم و سقاط  
 عینی تا نیما از الف که تجلیل حرف از بدست آمده میم خواسته تکرار اسلوب حرفی  
 و از ماه لاف با شتر اک و اسلوب انحصاری و هر دو را بهم پیوسته بتالیف اتصالی که  
 نتیجه بود ای حرف زای مجسمه است و نبی نی ز آب سر کش الف بدست آورده با سقاط هم  
 و تسمیه و انتقاد مطلق و سقاط عینی و نبی نی گفته و الف گرفته تجلیل و ترکیب تراوف و انتقاد هم  
 و آف تا ب گفته پس محال کرده تبادوت و بلع تسمیه تکرید و قلب طبعه ان بالذمعی شهر  
 که در بی شمس گویند کافی بریان قاطع ثالثاً از ماه می گفته و هم گرفته تسمیه از تبادوت و  
 انتقاد بهم و عبارت ز آب سر کش بای موحده با سقاط مطلق و سقاط عینی و نبی نی گفته  
 و الف گرفته تجلیل و ترکیب تراوف و از لفظ آف معنی شمس اراده کرده و ز در خواسته  
 یا شتر کی که در ضمن تبادوت باشد و قبول او تا قلب آن خواسته را لجا از ماه لام  
 خواسته با شتر اک و اسلوب انحصاری و نبی نی ز آب سر کش الف گرفته با سقاط بهم  
 و تسمیه و انتقاد مطلق و سقاط عینی و نبی نی ان گفته و در معنی معانی نبی نی ان را  
 ترکیب توصیفی قرار داده ای نبی نی که تی در ان است که عبارت است از حرف ع  
 پس علم تسمیه تجلیل ثلاثی و تنصیف انتقادی که لفظی مشعر بر است و شتر اک  
 در ضمن تراوف و تسمیه و تبدیل و تا ب گفته و قلب هم خواسته طبعه گاه باشد که اتصال  
 حرفی بحر فی با لفظ کشیدن نیز صورت بند و چه کشیدن ترجمه جلب است چنانکه  
 در هم همی کش است اسید حاصل از ان ماه پیر عتاب می نبی نی ز آب سر کش و نبی  
 نیافت آب پیر نبی نی ز آب سر کش آنیم خواسته تنصیف و انتقاد مطلق و تالیف  
 اتصالی چه هر گاه لفظ نیم جالب سبب شود الف بقدره ای می در اول در آید و نبی نی گفته

بجای

و لفظنی بعد از تحلیل در ماده حاصله تفسیر و تقاضای مشارالیه شده لفظی تبدیل یافته و  
 بعبارت نی آفتاب تحلیل و ترکیب و تشبیه تقاضای که فی بیخ مشعر بر آنست باشد که در تشبیه  
 تبدیل مراد آن شد که الف درین ماده مبدل همینست گوهر و دو هم تالیف انتراجی که در  
 حرفه یا بیشتر گاه در حاق وسط نباشد درین وقت موضع آن هر جا که قرینه ای قهصدا کند تا در  
 چنانکه در رسم که مع کشت اسید حاصل اذان ماه پر عتاب و نیمی از آب سرکش و نیمی  
 نیافت آب به عبارت ماه پر رخ لایحه نوشته باشد ترکیب اسلوب انحصاری و تسمیه  
 و تفسیر و تحلیل و تالیف انتراجی و عبارت تاب نمی لفظ عم با تقاضای هم مشارالیه گشته و  
 شد لفظه گاه در حاق وسط بود درین صورت طرف باید که ترویج باشد چنانکه در  
 اسم اعتبار کشت اسید حاصل اذان ماه پر عتاب و نیمی از آب سرکش و نیمی نیافت آب  
 پر عتاب گفته و آفتاب ساخته تفسیر و تحلیل و تالیف انتراجی و نیمی از آب سرکش و نیمی  
 گفته و مراد آن داشته که نیمی از آب ای بای موصوفه تبدیل بلفظ سرست در سالی که  
 اذان که سین باشد سو یعنی در آخرت پس ارس شد و عبارت نی آفتاب بعد از تحلیل  
 و ترکیب اول در جزو تحلیل و نون و ثانیاً در جزو دوم و آب و بتراوت و تلخیص تقاضای  
 حرف سین را در ماده حاصله حرف سهام اشارت ساخته سقوط آن از درجه اعتبار  
 اراده کرده سلک دوم اسقاط و آن عبارتست از نقصان کردن حرفی یا بیشتر که در  
 آن محل مقصود باشد از الفاظ حاصله که ماده اسم مقصود تواند بود و این را تحلیل نیز گویند  
 درین مقام از ملاحظه سه چیز تا اگر نیست یکی منقوص خواهد یک حرف باشد خواه بیشتر دوم  
 منقوص سه که بی منقوص و غیر آن آسمان داشته باشد سوم حاصل که بعد از نقصان منقوص  
 باقی ماند چنانکه در رسم گمان کشت اسید حاصل اذان ماه پر عتاب و نیمی



ز آب سرکش نمی نیافت آب + به نمی از راه کاف خواسته باشد اثر آن اسلوب انحصاری  
و انتقاد و بهم و عبارت ز آب سرکش آلف گرفته تیر ادون و انتقاد و مطلعی و اسقاط عینی  
و از آن بهم خواسته نگردد اسلوب حرنی و گفته نمی نیافت آب و از آن داشته که آلف نمی خود  
که بای موحده باشد چون مکتوبی یافت پس لفظ آن بهم رسید تنبیه و انتقاد بهم و تبدیل  
در صورت لفظ ناقص منم و بهم منقص و آلف حاصل باشد طبعه چون این بهم  
دانستی اکنون گویم که منقص را گاهی در ضمن منقص منه تعیین کرده از درجه چهار  
ساقط نمایند و این را اسقاط عینی گویند و گاهی در غیر منقص منه تعیین ساخته از منقص  
منه ساقط کنند و این را اسقاط شلی نامند و ما مسئله این هر دو را جدا گانه آوریم و این  
سکک را بدو گویم تر صیح و بهم گویم اول اسقاط عینی چنانکه در سیم الکس  
و قبا و اعرف و اسراف است کشت اسید حاصل از آن ماه پر عتاب  
نمی ز آب سرکش نمی نیافت آب + اولاً حاصل از آن ماه گفته و حال خواسته  
تخصیص و تحلیل داشته آن اسلوب انحصاری و تالیف انصالی که فصل شعر بر انت و  
اشی ز آب گفته و بهم گرفته تیر ادون و انتقاد و بهم و بقول او سرکش تمامی مکتوبی را  
که مشارالیه انتقاد می گشته از حروف حاصله انداخته با اسقاط عینی که مقصود و تمثیل  
است و عبارت نمی نی افتاب که بعد از آن کور شده الف و سین گرفته تحلیل و  
ترکیب و مترادف اولاً نظر لفظی و ثانیاً نظر بآفتاب یا انتقاد و بهم و تلخیص ثانیاً  
از راه نمی ز آب سر گفته و قب خواسته تیر ادون و تلخیص و اسلوب حرنی و اسلوب حسباتی  
و تنبیه و انتقاد مطلعی و تبدیل و شونمی نیافت آب گفته و ترکیب و تحلیل و تحریف  
و تنبیه و انتقاد و حرنی و اسلوب حرنی و انتقاد و بهم و اسقاط عینی مراد آن داشته که

آب از سوی خود یعنی از بای موصوفه نمی نیافت و هر گاه آب را آخر خود که مراد از ان لفظ دو ا  
 و او نیافت الف و وال بدست آمد و ال بر بانی ما ذن الف است فاعلیت آب فعلی  
 را و تفصیل آن معنی در بحث عمل ترکیب بیان استخراج مهم ما کت لمعه دوم گفته ایم تا اکتساب  
 ماه برج اول لفظ رعاع حاصل کرده عمل ترادف و تلمیح و تشبیه و تحلیل ثنائی و تنصیف و تالیف  
 از تراجمی و پس لفظ تاب امر کرده لقلب کردن آن یعنی معانی ماه پر عتاب این باشد که  
 رای لفظی را که بر از حرف عین باشد معلوب کن پس آخر شد نمی ز آب سر کش گفته و الف  
 گرفته با تقا و بهم و تسمیه و انتقا و مطعی و اسقاط عینی و اگر سر کش را یعنی نا فرمان گیرند اعمال آن  
 تنصیف و تالیف و اسقاط عینی خواهد بود و بهی نیافت تاب فا گرفته تحلیل و ترکیب  
 انتقا و بهم و قلب تسمیه را بعاب نمی ز آب الف گرفته تنصیف یا ترادف و با تقا و بهم و سر کش  
 گفته و در آن داشته که لفظ سر سوی الف مذکور است پس امرش تنصیف و ترکیب تحلیل و  
 تصحیف و تالیف الصالی و گفته نمی فی آفتاب و لفظ اف حاصل کرده تحلیل و ترکیب  
 تنصیف نظر بر آفتاب و ترکیبی که از اعمال تشبیلی است نظر لفظ فی و انتقا و بهم و اسقاط  
 عینی گوید هر دو هم اسقاط شلی چنانکه در رسم محاسبه و ششیر و شتر لیف  
 است اسید حاصل از ان ماه پر عتاب یعنی ز آب سر کش و بهی نیافت آب  
 اولاً بجای است پر عتاب اب اعتب حاصل کرده چنانکه در رسم اعتبار در تالیف  
 و شتر بی بسین گشت و بهی ز آب سر کش از لفظ آب که به تنصیف انتقا دی در یاد  
 حاصله شاز الیه شد الف اسقاط یافت که با تقا و بهم اشارت بدان رفته  
 و سر کش معنی نا فرمان بشعر بر اسقاط شلی است و بهی نیافت آب گفته و های مکتوبی  
 است آورد پس سلوب حرفی و انتقا و بهم و اسقاط عینی ثنائی از ماه شب

خواسته باشد آن اسلوب انحصاری و تلخیص و تراوت و بیخوبی ز آب سبب لفظ سبب حاصل کرده  
 تنصیف و انتقا و بهم تبدیل و گفته کشویی و ترکیب و تجلیل و تصحیف مراد آن داشته که بای  
 موجوده که سو عبارت از آن است نیم است پس الف بدست آمد به انتقاد طرفی و اسلوب  
 حرفی و اسلوب حصائی و گفته فی آفتاب و حرف سین را که تجلیل و ترکیب تراوت  
 و تلخیص انتقادی آفتاب عبارت از آن است از درجه اعتبار انداخته باسقاط سنی  
 درین صورت لفظ را بدست آمد و سیمی مراد شد به تسمیه یا الشا از آن ما نویی ز آب سبب کرش گفته  
 و از ماه شتر خواسته باشد آن و از آب سبب اسلوب حرفی و نیمه آن های مکتوبی است و  
 کرش معنی نافران و مراد آنست که های مکتوبی از شهر اسقاط یابد و بیخی نی گفته و بای  
 سخانی گرفته تجلیل و ترکیب تنصیف و انتقا و بهم و عبارت آفتاب فای مکتوبی بحقیق  
 نموده ترکیب قلب و تسمیه سلک سو هم قلب و این در اصطلاح ارباب این  
 صناعت عبارت است از تغییر ترتیب حروف یا کلمات حاصله و این تغییر  
 اگر در مجموع حروف علی الترتیب واقع شود آن را قلب کل خوانند و الا قلب بعض  
 گویند و اگر در دو کلمه یا بیشتر صورت گیرد آن را قلب کلی نامند پس این عمل منقسم شد  
 به قسم و این سلک بسهم گوهر ارانش یافته گوهر اول قلب کل چنانکه در قسم اولین  
 و عمو و منافع کثرت اسید حاصل از آن ماه پر عتاب نیمی ز آب  
 کرش و بی نیافت آب به اول از آن ما نویی گفته و بای سخانی مراد داشته خواه  
 بی از سی باشد خواه از یک باشد آن و اسلوب انحصاری انتقا و بهم در آب سبب کرش  
 گفته و مراد آن داشته که سبب لفظ ما که آب عبارت از آن است سومی است  
 که از کشویی ترکیب و تجلیل و تصحیف حاصل شده واسطه تالیف الصالی گفته و به

نمای

نیافت تاب لفظین بدست آورده بتجلیل و ترکیب و انتقاد بهم و قالب کل تا سیاه ماه پرع  
گفته و بیع گرفته تبادف و بیع انتقاد می تخصیص و تبدیل و تاب نمی زاب گفته و لفظ و  
را که با انتقاد بهم و سلوب جرنی بدست آمده منقلب کرده و بعبارت سرکش با می فارسی که  
سر عبارت از نیست از ماده حاصله ساقط کرده ثالثا حاصل گفته و بهم گرفته بتجلیل و تکرار  
اسلوب جرنی و ازان ماه نمی زاب سر گفته و یا بدست آورده باشد که اسلوب بی چهار می منتقاد  
بهم و تبادف و انتقاد مطلق و تبدیل و جوت گرفته بتبلیغ و نون سیمی اراده نموده یا مشترک است گفته  
کشویی لی دار کشو سو خواسته که امر و اذنی که ترکیب و نون ثانی با خبر وی از فعل حاصل شده و لا  
خواسته تبادف و مراد از این عبارت آنست که الف در آخر حروف حاصله باشد با انتقاد  
بهم و مالیت الصالی که سو عبارت ازان است و بعبارت آن تا قنای بکتوبی تخصیص نمود  
تبرکیت و قلب کل تو سیمیه گوهر و دم قلبی بعضی چنانکه در هم حرکت کشت اسید  
حاصل ازان ماه پر عتاب بی نمی زاب سرکش و نمی نیافت آب بعبارت ماه پرع  
رعاع حاصل نموده تبادف و تبلیغ و تسمیه و تخصیص و تجلیل و مالیت استخراجی که لفظ پر اشارت  
بان میکنند و بلفظ تاب قلبی بعضی آن خواسته پس آراء شده و نمی زاب گفته و بای موصوفه گفته  
تخصیص و انتقاد بهم و بعبارت سرکش الف را اشارتیه انتقاد می است از حروف حاصله چهارم  
گوهر سوم قلب کلی چنانکه در هم حرکت کشت اسید حاصل ازان ماه پر عتاب بی نمی  
زاب سرکش و نمی نیافت آب بیع تاب گفته و غیر خواسته بتخصیص و تجلیل قلب  
کلی که مقصود با تجلیل است چه پر کلمه است علل حده و عین علل حده و بای فارسی آن که با انتقاد  
بهم و تخصیص انتقاد می نمی زاب بشیر یا بان است از ماده حاصله ساقط گشته باشد تا طای  
که سرکش معنی نافران بدنی است ازان و نمی نیافت آب گفته و بای سیمی تخصیص کرده و با انتقاد

مبهم و اسقاط عینی لمحه برای اشارت بسوی بای فارسی آوسل برای عربی حبتن از  
 بر آن است که در میان این هر دو اتحادی است ذاتی و تفرقه ایست صفاتی و لذا  
 هر دو را یک نام است و ازین بجاست که سرگروه اصحاب این صناعت حضرت  
 عرفان دستگاه زبده و اصلان درگاه جناب سامی مولوی عبدالرحمن حاجی در  
 رساله مشهور که بین الجمهور متعارف و مشهور است در مثال اسم معین بجهت اسقاط لفظ  
 چشم که بجهت فارسیست از ماده چشم عین لفظ چشمین اختیار کرده که شین بجهت تازی است  
 تنکیر و حرف را بطه است و تجلیل و ترکیب افاده مطلوب کرده لمحه در بعضی از صورت  
 احتمال قلب و تالیف التصالی هر دو باشد چنانکه در رسم همسا و قیاب و آبا و  
 و کوس س که ثبت اسید حاصل از آن ماه پر عتاب نهی ز آب سرکش و نهی نیافت آن  
 اولاً از ماده نهی گفته و پس س می اراده کرده باشد که آن اسلوب انحصاری و انتقاد هم در  
 سرشته گفته و باخوسته تنقیص و ترکیب تجلیل و تصحیف و انتقاد مطلق و تالیف است  
 که سوا فاده آن می کند یا انتقاد طرفی و تالیف التصالی که بر نفسی آن خواهد بود و چون  
 حرف اول کلمه دو حرفی در آخر و آخر آن در اول در آمده بعینه صورت قلب  
 کل دارد پس از احتمال آن خالی نبود تا شیب از ماده نهی گفته و قاف س می خواسته  
 بتراوف و تلمیح و اسلوب حرفی و اسلوب حصائی و بعبارت ند آب سرکش و یا  
 خواسته چنانکه گذشت و نهی نیافت آب بای س می تنقیص و انتقاد بهم  
 و اسقاط عینی تالیف از ماده یک خواسته باشد که آن اسلوب انحصاری  
 و آلف گرفته با اسلوب نهی ز آب سر گفته و باخوسته چه نیمه آب حرف است  
 با انتقاد بهم و چون در اول در آمده عملی که مقصود و با تمثیل است پرده کشاید و کثو

تالیف

نیمی نیافت آب گفته و لفظ او حاصل کرده چنانکه در محل اسقاط در رسم قباد  
گذشت را الجا ازان ماهی گفته و کات گرفته باشد ترک و اسلوب انحصاری و  
انتقاد بهم و زاب سرکشو گفته و از آب سرکشو است تیزاد و سین آن که شمار اول  
انتقادی است در آخر نوشته که لفظ کشو ترکیب و تحلیل و تصحیف افاده  
آن کرده و موه قلوب بعضی از صور را قلم هندی نیز واقع شود و این در رسم  
دو و شش و هفت و هشت باشد چه هرگاه هشت دو و هفت را بگردانند  
بعینه بصورت شش و هشت بر آید و کذا بالعکس و فرع اینهاست قلب  
عشرات و آت اینها چنانکه در رسم شریح و حنی هکت است اسید  
حاصل ازان ماه پرتاب می نیمی زاب سرکش و بی نیافت آب او لاجل  
ازان ماه گرفته و رای محله گرفته تیزاد و تلخیص انتقادی و عتاب گفته و فاحصیل  
نموده تحلیل و اسلوب حرفی و اسلوب رقمی و قلب و قسمی از تبدیل که در محل  
خودش مذکور شد و بی نیمی زاب سرکش بای تهمانی خواسته با انتقاد بهم و تسمیه  
و انتقاد مطلق و اسقاط عینی و بی نیافت آب گفته و بی خواسته به تحلیل و ترکیب  
و تراوف و تلخیص و تبدیل و ازان عین مکتوبی اراده کرده با اسلوب حرفی ثانیا  
ماه پرتاب گفته و رقم رای محله و عین مکتوبی را که بعد از مذکور شد به قلوب  
ساخته پس اول شش شده و و هشتا شد و ازان خای مجمه و قلم بهم برید  
نیمی زاب گفته و بای تهمانی گرفته با انتقاد بهم و مکررا با اسلوب حرفی و سرکش گفته  
و بای فارسی ماده حاصله که بانفت و مطلق شتار الیه از درجه اعتبار انداخته  
با اسقاط عینی و باشد که قوله نیمی زاب سرکش تمام واسطه تحصیل بای تهمانی

شود چنانکه در اسم رفیع مبین شده بقوله نمی نیافت آب بای فانی استقامت با استقامتی

خاتمه از مصنف ام

بیزدان را سپاس که این رساله بانجام رسید و تردد و طبیعت سر با طبیعت کشید  
شوق که عمری جز و واسپه دو میا کاری نداشت نقش قدم را ترولی رحمت  
تصور کرد و دل که بدتی از جولان بیخرفه نفسه می سوخت سر از گریبان چالیش  
بر آورد و بر انصاف دوستان حسد دشمن مخفی نیست که هر چند مزین نشین این  
همه شاهدان طمانند و نشین تنگ یک بیت خالی از کلبی نخواهد بود اما اگر دیده در  
بخام آید و چشم تماشا بر کشاید و رسد که تا ممکن بوده باز دانه احتیاط بریدن  
کشیده ام و بقدر وسع پیرامون آن مخدور نگردیده باری اگر بد انگیزی تقضا صفا  
وقت اتفاق افتاد مجبورم و در محکم انصاف معذور نشنوس

مستانه ترفه ام درین راه  
پیوند خرد بین درین فن  
یک چند من دل و دو دیده  
یک چند بعر صه گاه ایام  
در جره که بود خالی از غم  
در گوشه که بود چون دلم صاف  
من با دل خود فسانه پرداز  
چون صفت شکست رنگ برود

تشیارم و زین طریقه آگاه  
ماذبصبا و گل گلشن  
بودیم بصبر با کشیده  
دست و قلم زدند صد گام  
من مانده و فکر تم جهان سیر  
اندیشه ز دیده قاف تا قاف  
دل با خرد و چنان فسون ساز  
چون خاتمه نماده سر سبز انو

بسیار

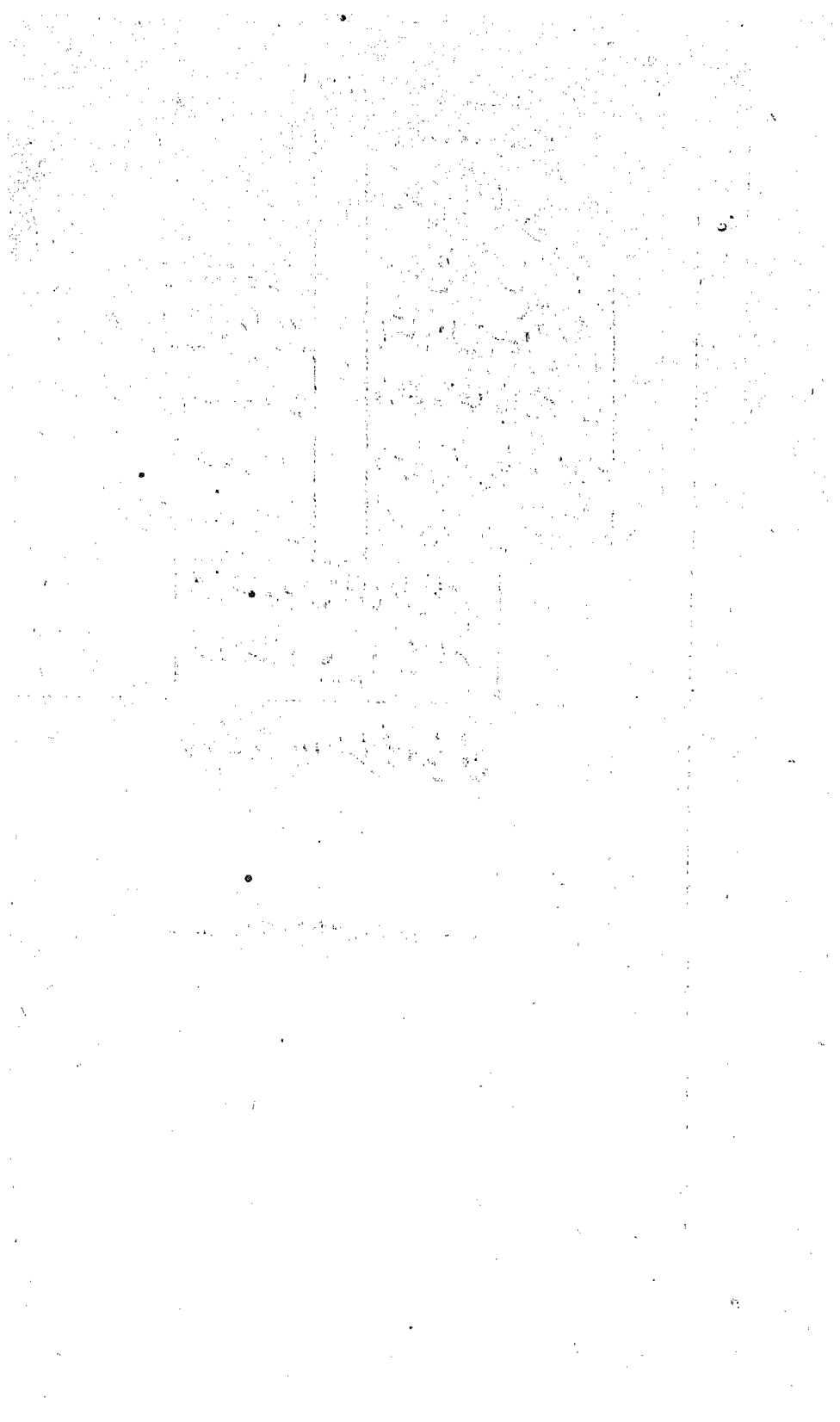
<p>بر دست سخن نگار بستم  نغمی که درین زمین فشاندم  دامی که درین میان چیدم  چون طرح چین تمام کردم  کز نظر قدس سر بر کن  از چهره خود نقاب بردار  این نامه که کرده ام تماش</p>	<p>گل دسته صد بهار بستم  صد نخل بر آسمان رساندم  صد مرغ ز عرش وا کشیدم  باشاهد دل پیام کردم  وز جلوه بطالبان خبر کن  وز پیش سخن حجاب بردار  بر گوی ز سال احتشاش</p>
---	---

آن شاهد جان فرای دل نام  
ز دغمه بسیار باغ ایام  
۱۲۰۴۳ هـ

تمام شد مخزن اسرار صیانی









بسم الله الرحمن الرحيم

آئی سر نامسا نام تست  
همه اصل تیران و پیداتوئی  
ز اعمال نیک آنچه آید ز کس  
بنام تو این نسخه پر دستم  
توئی روز و شب با تعین حال من  
خدا یا بحق نبی و دلس

نعیم دو عالم ز انعام تست  
کشائنده هر معما توئی  
بهر دوسرا ذکر نام تو نیست  
ز یک بیت چندین عمل ساختم  
پسندیده خود کن اعمال من  
ز رحمت یه بخشای بر کوی

بعد از ادای ثنا نموده می شود که مطعی البصفت نعمیه گفته شده بود متضمن بود  
مشهوره مشاعر سامی چون از ذات شریف و عنص لطیف آن شاه بیت قصیده  
شهر یاری و آن مطلع دیبانه کامگاری که مجمع آثار عدل و جامع اطوار افضل  
ست و نام خجسته فرجامش خورشید و آراز مطلع این معاطلوع می نماید  
عبداللہ خان در عدالت بی نظیرش اہل دل دانسته اند دل ز رسم تاجداران  
عاقبت گبسته از قبول اثر یافته بود امید که اثر قبول باید و منہ الاجابہ و  
التوفیق تعریف معاکلامی کہ نامش معجا بود ہر ہمیش دلالت با یا بود و تقسیم اعمال

در عدالت بی نظیر  
عبداللہ خان  
عاقبت گبسته از قبول  
اثر یافته بود امید  
کہ اثر قبول باید  
و منہ الاجابہ و  
التوفیق تعریف  
معاکلامی کہ نامش  
معجا بود ہر ہمیش  
دلالت با یا بود  
و تقسیم اعمال









تخصیص و تحلیل و از عبارت نمی از آب سرکش همین سمی خواسته شده بوسیله  
 اسلوب حرفی و انتقاد و اسقاط و از عبارت نمی نیافت آب لام تلفوظ خواسته  
 شده بوسیله تخصیص و تحلیل و ترکیب و ترادف و تلخیص و انتقاد و تبدیل و  
 اسلوب اسمی و قسم ثانی تسمیه که مقصود با تمثیل است و تمامی هر یک از این دو  
 بیارده عمل است تخصیص تحلیل حساب انتقاد اسقاط ترکیب ترادف تلخیص تبدیل  
 تسمیه تالیف تلخیص عبارت است از تعیین کردن حرفی یا بیشتر که در محل مشهور  
 سطور یا شاید یادگور چنانکه در اسم مکن و موسی و عیسی است گشت آسید  
 حاصل از ان ماه پر عتاب بومی ز آب سرکش و بی نیافت آب بپوشیده  
 تمام که از عبارت از ان ماه می بای سمی خواسته شده بوسیله اسلوب  
 انحصاری و تلخیص که مقصود با تمثیل است و ترادف و انتقاد و از عبارت از  
 آب سرکش ای سمی خواسته شده بوسیله اسلوب حرفی و انتقاد و اسقاط و  
 عبارت نمی نیافت آب لفظ من خواسته شده بوسیله تخصیص و تحلیل و  
 ترادف و انتقاد و تبدیل و تمامی این اسم نه عمل است حساب تلخیص ترادف  
 انتقاد اسقاط تخصیص تحلیل تبدیل تالیف و ثانیاً از عبارت حاصل از ان  
 ماه هم سمی خواسته شده بوسیله تحلیل و اسلوب حرفی و از عبارت نمی از  
 آب سرکش و او سمی خواسته شده بوسیله انتقاد و اسلوب حرفی و  
 اسقاط و از عبارت نمی نیافت آب لفظ سمی خواسته شده بوسیله تخصیص و  
 تحلیل و ترکیب ترادف و تلخیص که مقصود با تمثیل است و انتقاد و تبدیل و  
 تمامی این اسم بده عمل است تخصیص تحلیل حساب انتقاد اسقاط ترکیب ترادف

از مادی و ادان کلام  
 و ادان کلام و ادان  
 شریفی با ان کلام  
 اب با صیغه و  
 که سرکش خود خوانده  
 از بی نیافت آب  
 بین کور و کور و کور  
 به همان آب نیافت  
 تحلیل الف بویست  
 و ادان کلام و ادان  
 سبب که و از کلام  
 ب از کلام و کلام  
 از ان ماه و کلام  
 قیافه بی سمی  
 شده گشت  
 سبب از ان ماه  
 عتاب که کلام  
 آن سبب از ان  
 کلام که کلام  
 کلام که کلام









حاصل ازان ماه بر عتاب پویی از آب سرکش و نمی نیافت آب با پوستیه همانند که از  
 عبارات ازان ماهی لفظ او خواسته شده بوسیله اسلوب انحصاری و انتقاد و تسمیه ترادف  
 و از عبارات از آب سرکش لفظیا خواسته شده بوسیله تخصیص انتقاد و اسقاط و  
 اسلوب حرفی و تسمیه و از عبارات نمی نیافت آب لفظ پس خواسته باراده تبدیل  
 الف لفظیا چون سین که باعتبار عمل تلمیح آفتاب عبارت از دست بوسیله تخصیص  
 و انتقاد و تحلیل و ترکیب تسمیه که مقصود با تحلیل است و تلمیح و تبدیل و تمامی این  
 اسم بازده عمل است تخصیص انتقاد و تسمیه و ترادف و اسقاط و تحلیل و  
 ترکیب و تسمیه و تلمیح و تبدیل و تألیف ثانیاً از عبارات ازان ماه نمی قاف  
 سیمی خواسته شده چنانکه در اسم قاسم تعیین یافت و تعیین لفظا پس بطرفی که  
 مذکور شد و تمامی این اسم بدو ازده عمل است ترادف تلمیح حساب تخصیص انتقاد و  
 اسقاط تسمیه تحلیل ترکیب تسمیه تبدیل تألیف افعال حسابی پنج است اسلوب  
 اسی و آن عبارت است از ذکر اسم عددی و اراده آن عدد چنانکه در  
 در اسم تحلیل است کثرت اید از عبارات حاصل ازان ماه و نمی سیم  
 سیمی خواسته شده بوسیله تخصیص و تحلیل و اسلوب حرفی و قاف سیمی  
 خواسته شده بوسیله ترادف و تلمیح و اسلوب حرفی و اسلوب احصائی و  
 از عبارات از آب سرکش بای سیمی خواسته بوسیله تخصیص انتقاد و اسقاط و  
 از عبارات نمی نیافت آب لام سیمی خواسته شده بوسیله تخصیص و تحلیل و ترکیب  
 ترادف و تلمیح و انتقاد و تبدیل و اسلوب سیمی که مقصود با تحلیل است و تمامی این  
 اسم است بدو عمل تخصیص و تحلیل و حساب ترادف و تلمیح و انتقاد و اسقاط و ترکیب

از ازان ماه  
 باعتبار تحلیل  
 انتقاد و تبدیل  
 آمده و ازان  
 سیمی و از ترکیب  
 سیمی و سیمی  
 ازان ماه سیمی  
 یعنی ازان ماه  
 صدیقی که  
 قاف باشد  
 انتقاد و تبدیل  
 از ترکیب  
 سیمی و سیمی  
 سیمی و سیمی  
 قاف سیمی  
 سیمی و سیمی  
 سیمی و سیمی

و تحلیل



و انتقاد و از عبارات از آب گش الف سیمی نوشته شده بوسیله تراوف و انتقاد  
 و سقا ط و از عبارات سیمی نیافت آبانی سیمی نوشته شده بوسیله هوب  
 حرفی و انتقاد و سقا ط و تمامی این اسم بهفت عمل است تخصیص حساب تلج  
 تراوف و انتقاد و سقا ط تا لیت هوب رقی و آن عبارتست از شماره کردن  
 بعضی از ارقام هندسی بوجهی که درین انتقال نماید بعد از آن رقم برای  
 آن عدد تعیین یافته است و این هم بیرون نیاید ازین رساله اعمال تکمیلی است  
 تالیف و سقا ط و قلب تالیف عبارتست از جمع کردن اجزای متفرقه و این برود  
 قسمت هم اول اتصالی و آن عبارتست از هم پو بستن اجزای طرفیت و نظریه  
 چنانکه در رسم کاش است گشت امید آلم پوشیده نمائند که از عبارات سیمی از آب  
 الف سیمی نوشته شده بوسیله تخصیص و انتقاد و از عبارات سرکش و سیمی نیافت تعلیم  
 کاف نوشته بر الف حاصله بوسیله تخصیص و تحلیل و تالیف اتصالی  
 که مقصود با تمثیل است و سقا ط و او کرده شده از الف نشو که ترکیب شین  
 کش بود و عطف حاصل شده بوسیله انتقاد و تمامی این اسم بر پنج عمل است  
 تخصیص انتقاد تحلیل تالیف اسقا ط قسم دوم اشتراجی و آن عبارتست از  
 اجتماع اجزای مختلف بعضی در بعضی چنانکه در رسم سعید است گشت امید آلم  
 پوشیده نمائند که از عبارات ماه برع لفظ سیمی نوشته شده بوسیله تخصیص  
 اسلوب انحصاری و تحلیل و تالیف اشتراجی که مقصود با تمثیل است و از عبارات  
 ناب سیمی از آب سرکش و الف سیمی نوشته شده بوسیله تخصیص و انتقاد و هوب  
 حرفی و قلب و سقا ط و تمامی این اسم بهفت عمل است تخصیص حساب تحلیل

سیمی از آب سرکش  
 سیمی از آب سرکش  
 سیمی از آب سرکش  
 سیمی از آب سرکش  
 سیمی از آب سرکش  
 سیمی از آب سرکش  
 سیمی از آب سرکش  
 سیمی از آب سرکش  
 سیمی از آب سرکش  
 سیمی از آب سرکش

گرفته سیمی از آب سرکش  
 گرفته سیمی از آب سرکش  
 گرفته سیمی از آب سرکش  
 گرفته سیمی از آب سرکش  
 گرفته سیمی از آب سرکش  
 گرفته سیمی از آب سرکش  
 گرفته سیمی از آب سرکش  
 گرفته سیمی از آب سرکش  
 گرفته سیمی از آب سرکش  
 گرفته سیمی از آب سرکش

سیمی از آب سرکش



با تمثیل است و با ماله لفظاً تحصیل اسم ثانی کرده شده و تمامی هر یک ازین دو اسم  
بهشت عمل است تخصیص و انقاد و حساب اسقاط و تحلیل و ترکیب و قلب و تالیف

قطعه تاریخ تصنیف رساله ملا کوکبی

این نسخه که ساختنم زیک بیت تمام  
بنوشت زمانه شهرت تاریخش

از روی عرابت آمدش نادره نام  
زانست که شهره خواص است و عوام

قصیده مولانا صیقلی در مدح میرزا فتح الملک سپهر و ولیعهد شاه ولی

ای ضمیرت پر تو فلک بر مکان آفتاب  
صبح کز ایوان رخ تابنده بمانی مخلوق  
در دیار جاه تو کز چشم دهر امین بود  
بسکه هر دم از فروغ روی تو باید ضیا  
آفتاب نذر بلندی تویش بنامی ستود  
از کف دست سخای عالم از بیت مدام  
جز نسبت آن کجاست کز راز دولت گم بود  
عالم از لطف تو سویت بر دره آرزوی نیت  
عالمی از پر تو روی تو گنج نور یافت  
بسکه شبنم غمت نور از رخ خود بسید رخ  
کور باز انسان که سوی جاده قاری می روند  
تا چرخش بجزاز باد آستینش نماید گزند

جسم پاکت نور بخش چشم و جان آفتاب  
منتظت رومی توان گفت آسمان آفتاب  
چون کبوتر هست در چه آشیان آفتاب  
ذره خاک است ریه است شان آفتاب  
رفعت چون دریا طبل شدگان آفتاب  
گنج با قوت و گهر باشد به کان آفتاب  
خبر نسبی کس نه باشد راز دان آفتاب  
ذره غیر از آفتاب از کس نشان آفتاب  
کس نگر و در پیش رویت مدح خوان آفتاب  
ذره از خاک درت یاد سخوان آفتاب  
آسمان هر دم کشد سویت عنان آفتاب  
دامن حفظت بواجب شد سخوان آفتاب

<p>نور برایت گزینی؟ ادوی ایمن آفتاب  وقت طلعت کند گرامتخان آفتاب  حرف مدحت دیده ام در زبان آفتاب  چشم پوشی کی بود از ذره شان آفتاب  مهر برایت مثله باشد در جهان آفتاب  صبح می چند گلی از بوستان آفتاب  سنگ از انعام گوهر مدح خوان آفتاب  کان اگر بایگه نماید زکان آفتاب  در حق یک ذره هرگز مهربان آفتاب  هم دعا هم مدح بر دم مهربان آفتاب  کامران روزگار و حکمران آفتاب  جنس بالا دوست نبود در دکان آفتاب  از خصمیت شد خصمیر میمان آفتاب  این کرم کی دشت دست نیکو آفتاب  آن کرم گوهر بر صدف باشد زخوان آفتاب  پیرده دار آسمان و پاسبان آفتاب</p>	<p>مایه ای مصون می ماند از دست کسوت  از ریش یک ذره ناید در نور نعل پس  سن کیم تا نقش مدحت را تو انم رسم کرد  پرتو لطف از من سرگشته کی داری در اینغ  همچنان کاند جهان آخران شاه دست  چیده ام از اینغ اگر است گل نبود عجب  چون نیباشم شکر گوی فیض تو هرگز بود  عالم اریاید کمال از فیض تو یابست  آنچه با من کرده از مهر و در غم لم نگردد  تا کند نعل و زر و گل در گه و کان و چین  من دعا و مدح فتح الملک گویم گو بود  گر میاز از خصمیت دست کشاید بر تیغ  چون گویم شکر احسانت که فخر خوان فروغ  دیگر آن را از طفیله واده خوان نوال  این کرم هم بر کرم باشد که خبر بر بجز نیست  بر در ایوان او با دعا علام روز و شب</p>
--	---

باد خاک آسمان و ذره خاک ریش  
هم کاب آسمان و معنان آفتاب



خاتمه الطبع مخزن اسرار مع رساله نادره از مولانا امام بخش صهبائی دهلوی  
 در جمله علوم و فنون پانچاه پلند داشت خصوصاً در حمارت درس کتب فارسیه و  
 اصطلاحات و فارسی دانی و حیدر حضرتیستن بوده است۔ رساله اول فیصل که بطور مجامع  
 در میان شیخ علی خزین و خان آرزو نوشته گواه و الا پانچاگی اوست۔ و استکمال فتح تنگ  
 معالیش از همین مخزن اسرار توان یافت که در میدان تنگ یک بیت عمده طبعش  
 چه قدر جویان داده۔ بارے یزدان را سپاس بر نیکه در مطبع او و بعد اخبار  
 فنی نوگشور واقع که محله حضرت گنج با همه صفا و صحت و راه فروری لایحه اقبال طبع  
 در آمد۔ و انشالله دیگر رساله های فن معاصف که مولانا صهبائی نیز بهترین و خوب  
 زمان دیده افروز مشتاقان از مطبع همین مطبع خواهد آمد







